

دشت قم در عصر مفرغ قدیم Qom Plain in the Early Bronze Age

Siamak Sarlak *

سیاک سرلاک *

Iranian Center for Archaeological Research, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism, Tehran, Iran. Corresponding author: siamaksarlak88@gmail.com

پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران، نویسنده مسئول: siamaksarlak88@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخچه دریافت: ۱۴۰۳/۱/۱۹ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲۷	دشت قم، تقریباً هم‌زمان با عصر مفرغ قدیم، غالباً تحت تأثیر دو پدیده فرهنگی شاخص و توسعه‌یافته، یعنی فرهنگ آغازعیلامی (کمابیش هم‌زمان با عصر مفرغ قدیم I) و فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم یا کورا-ارس (تقریباً هم‌زمان با عصر مفرغ قدیم II) قرار داشته است. این دو پدیده به‌ویژه از منظر گسترش جغرافیایی در چشم‌اندازهای متنوع طبیعی، از توسعه‌یافته‌ترین فرهنگ‌های عصر مفرغ قدیم در آسیای جنوب غربی به‌شمار می‌روند. در حوزه فلات مرکزی مدارک نسبتاً قابل توجهی دال بر توسعه فرهنگ آغازعیلامی ارائه شده است. نتایج پژوهش‌های اخیر نیز توسعه آغازعیلامی در فلات ایران را بسیار فراتر، از یک سو تا شمال‌غرب و از سوی دیگر تا شرق و شمال‌شرق ایران نشان می‌دهد. توسعه فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم نیز بر پایه مدارک موجود از خاستگاه آن در منطقه قفقاز و شرق آناتولی، لوانت، تا شمال‌غرب و غرب ایران و مناطقی از حوزه فلات مرکزی از جمله دشت قم شناسایی و مطالعه شده است. به نظر می‌رسد در شرایط فعلی دشت قم، جنوبی‌ترین محدوده توسعه این فرهنگ در فلات ایران است که تاکنون شناسایی شده است. در توالی لایه‌نگاری محوطه قلی‌درویش، دوره II معرف آغازعیلامی و دوره IIIA نشانگر توسعه برخی عناصر فرهنگی ماوراء قفقاز قدیم در این محوطه است. اخیراً در ناحیه کوهستانی جنوب دشت قم، در روستای خاوه یک گورستان با سنت تدفین فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم شناسایی شد. مطالعه ماهیت و عناصر هویتی دو پدیده آغازعیلامی و ماوراء قفقاز قدیم، ارتباط این دو پدیده با هم و مطالعه بقایای فرهنگی ماوراء قفقاز قدیم در دو بستر باستان‌شناسی متفاوت (استقرار و گورستان) اما مرتبط، موضوع این نوشتار است.
واژگان کلیدی عصر مفرغ محوطه قلی‌درویش گورستان خاوه فرهنگ آغازعیلامی فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم کورا-ارس	

Abstract: Archaeological evidence suggests that the Qom Plain was mainly under the influence of two significant and developed cultural phenomena in the Early Bronze Age, i.e. the Proto-Elamite culture (the Early Bronze Age I) and the Early Transcaucasian or Kura-Araxes (the Early Bronze Age II), especially in terms of geographical expansion in diverse natural landscapes. These two phenomena were amongst the most developed cultures of the Early Bronze Age in Southwest Asia, especially in terms of their geographical expansion in diverse natural landscapes. Recent fieldworks in the Iranian Central Plateau have provided significant evidence for the expansion of the Proto-Elamite culture into this region. These fieldworks also attest to the Proto-Elamite cultural expansion beyond the Central Plateau region towards the northwest and northeast of Iran. Extending from its origin in the Caucasus region to eastern Anatolia, the Levant, and northwestern and western Iran, the Early Transcaucasian culture (Kura-Araxes) has also been identified and studied in the Qom Plain, Central Iranian Plateau. Based on current archaeological evidence, it seems that the Qom Plain represents the southernmost expansion of the Early Transcaucasian in the Iranian Plateau. In the stratigraphic sequence of the Qoli-Darvish site, period II represents the Proto-Elamite period, and period IIIA indicates the development of some cultural elements of the Early Transcaucasian in this area. Moreover, a cemetery with the burial tradition of the Early Transcaucasian culture was recently identified and explored in Khave village in the mountainous region south of the Qom Plain. In the present article, I discuss the Early Transcaucasian cultural remains in these two different but related archaeological contexts (settlement and cemetery), and explore the nature and identity elements of the Proto-Elamite and Early Transcaucasian cultural phenomena, and their relationship.

History

Received: April 7, 2024

Accepted: June 16, 2024

Keywords

Bronze Age
Qoli-Darvish site
Khave cemetery
Proto Elamite culture
Early Trans Caucasus
Kura-Araxes

استناد: سرلاک، سیامک (۱۴۰۳). «دشت قم در عصر مفرغ قدیم». *باستان‌شناسی*، ۴ (۱): ۵۹-۸۳.

<https://doi.org/10.22034/4.1.6>

© ۱۴۰۳ (۲۰۲۴) نویسندگان مقاله، مجله باستان‌شناسی، مجله پژوهشکده باستان‌شناسی ایران.

مقدمه

نتایج مطالعات باستان‌شناسی پیش‌از تاریخ فلات مرکزی نشانگر بروز یک گسست گاه‌شناختی و استقرار طولانی‌مدت (حدوداً ۱۵۰۰ ساله) در حدفاصل پایان دوره سیلک IV2 (آغاز عیلامی) تا آغاز عصر آهن (سیلک V) است (گیرشمن، ۱۳۸۹: ۲۵ و مجیدزاده، ۱۳۸۹: ۳۱۷). گسست ایجادشده، بخش بزرگی از عصر مفرغ را دربرمی‌گیرد. دوره‌ای که شاخصه آن توسعه ارتباطات، شکوفایی اقتصادی و گسترش شبکه تجاری نظام‌یافته تقریباً در تمامی شرق باستان (Lamberg-Karlovsky and Tosi, 1973: XXX) و برآیند آن بروز دگرگونی‌های مشهودی در تمامی ابعاد و ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جوامع این دوره بود (Tosi, 1968: 9). با توجه به موقعیت راهبردی فلات مرکزی در برقراری ارتباط بین حوزه‌های فرهنگی مختلف، بروز این گسست بزرگ در یک منطقه کلیدی و در یک دوره از گسترش ارتباطات فرامنطقه‌ای (طلایی، ۱۳۹۰: ۱۳۱؛ مترجم و نیکنامی، ۱۳۹۰: ۳۴) سوالات و ابهاماتی را مطرح می‌کند. اما متقابلاً، نتایج مطالعات اخیر نشان می‌دهد اولاً گسست ایجادشده در توالی یک یا چند محوطه، الزاماً به معنی فروپاشی و بروز گسست، به‌ویژه در ابعاد منطقه‌ای، نیست و ثانیاً مدارک کافی دال بر توالی بدون گسست گاه‌شناختی و لایه‌نگاری در طول هزاره سوم و دوم پ.م در برخی مناطق مثل دشت قم، ارائه شده است (سرلک، ۱۳۹۰: ۳۸۳؛ Fazeli et al., 2022: 159).

بر پایه شواهد موجود، شناخته‌شده‌ترین فرهنگ آغاز عصر مفرغ (مفرغ قدیم I) در حوزه فلات مرکزی، از جمله دشت قم، فرهنگ آغاز عیلامی است. مدارک مستدل دال بر حضور و گسترش آغاز عیلامی در حوزه فلات مرکزی ابتدا در کاوش‌های سیلک کاشان و از بقایای دوره IV شناسایی و استقرار این دوره به عنوان یک پایگاه تجاری تحت مدیریت مراکز اصلی در دشت خوزستان معرفی شد (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۸۵؛ ۱۳۷۱: ۷۱). همچنین شواهدی از این فرهنگ در کاوش‌های مارال تپه ازبکی در دشت ساوجبلاغ (مجیدزاده، ۱۳۸۹: ۱۴۲)، سگزآباد در دشت قزوین و تپه سفالین در دشت ورامین (حصاری، ۱۳۹۲: ۲۹) شناسایی شد. شواهد توسعه آغاز عیلامی در دشت قم، ابتدا در کاوش‌های محوطه قلی‌درویش، بزرگ‌ترین محوطه عصر مفرغ شناسایی شده در مرکز دشت قم شناسایی شد (سرلک، ۱۳۹۰: ۶۰). ارتباط دشت قم با دشت خوزستان در دوره آغاز عیلامی (شوش III) غالباً از دو مسیر عمده، یکی به موازات

کوه‌ها و دره‌های زاگرس از شوش به لرستان و سپس دشت کنگاور، دشت سیلاخور، دشت اراک و دشت قم و یا مسیر دشت کنگاور، دشت همدان، دشت قزوین (جاده بزرگ خراسان)، دشت ساوه و نهایتاً دشت قم امکان‌پذیر بوده است. محوطه قلی‌درویش دربرگیرنده ۶ دوره فرهنگی است که از حدوداً ۳۴۰۰ پ.م شروع و بدون هرگونه گسست، تا حدود ۱۴۰۰-۱۳۰۰ پ.م تا دوام دارد. اگرچه شواهد اندک و پراکنده‌ای (صرفاً محدود به قطعات سفال) از دوره فلات قدیم B (سیلک II) نیز از این محوطه به‌دست آمده است (ملک‌شهمیرزادی، ۱۳۹۰: ۱۰۴؛ سرلک، ۱۳۹۰: ۸۲) که موقتاً به عنوان دوره I قلی‌درویش مشخص شده است. در توالی گاه‌شناختی قلی‌درویش، پایان دوره I تا آغاز دوره II با یک وقفه طولانی همراه است و دوره II با عناصر و شاخصه‌های آغاز عیلامی شناخته می‌شود (سرلک، ۱۳۹۰: ۵۶). بر اساس نتایج تاریخ‌های رادیوکربن، شروع استقرار آغاز عیلامی در این محوطه، حدود ۳۴۰۸-۳۲۵۸ پ.م و پایان آن حدود ۲۹۰۳-۲۸۸۴ پ.م است (Pollard et al., 2013). تاریخ‌گذاری نسبی این دوره در سیلک (IV2 و IV1)، یحیی (IVB1 و IVC)، شوش A (لایه‌های ۱۵ و ۱۶)، شوش B (لایه ۱۴) از ۳۱۰۰ تا ۲۸۰۰ پ.م عنوان شده است (Alden, 1982: 615-616) که با قلی‌درویش II5-1 تقریباً در یک بازه زمانی قرار دارند. در کاوش‌های قلی‌درویش، ۵ مرحله متوالی معماری از دوره II شناسایی شد (II5-1). مدارک کاوش، به‌ویژه شواهد مرتبط با ذخیره و انبارداری و ثبت و ضبط (گل‌مهرها، توکن‌ها و تابلت‌های عددی/ محاسباتی، مهرها و کاسه‌های لبه‌واربخته) به وجود یک سیستم اداری، اقتصادی و بازرگانی در دوره آغاز عیلامی محوطه قلی‌درویش (و دشت قم) در سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اشاره دارد (Alizadeh et al., 2013: 161). در توالی لایه‌نگاری قلی‌درویش، دوره IIIA که بدون بروز گسست گاه‌شناختی (لایه‌نگاری) بلافاصله بعد از دوره II آغاز می‌شود، معرف توسعه برخی عناصر فرهنگی شاخص پدیده ماوراء قفقاز قدیم در این محوطه و در دشت قم است.

بررسی ماهیت، منشأ، خاستگاه و عناصر هویتی دو پدیده آغاز عیلامی و ماوراء قفقاز قدیم در دشت قم، چگونگی ارتباط و الگوی توالی گاه‌شناختی بین این دو فرهنگ/ دوره، نقش و تأثیر پدیده ماوراء قفقاز قدیم در افول آغاز عیلامی، الگوی مکان‌گزینی استقرارهای این دوره در دو چشم‌انداز طبیعی منطقه قم (دشت و کوهستان)، تأثیر فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم در شکل‌گیری جوامع عصر مفرغ میانی دشت قم (دوره IIB3-1) و

نقش و تأثیر جوامع بومی در تداوم حیات اجتماعی و اقتصادی دشت قم در طول عصر مفرغ و تحلیل فرضیات و نظراتی که در ارتباط با جوانب مختلف این دو پدیده ارائه شده از جمله مواردی است که تلاش شده است با روش تطبیقی - تحلیلی مورد بحث قرار گیرد.

تحولات دشت قم در عصر مفرغ قدیم I / آغاز عیلامی

شواهد نشان می‌دهد در آغاز عصر مفرغ قدیم (مفرغ قدیم I)، فرهنگ آغاز عیلامی (دوره II) در هر دو چشم‌انداز طبیعی دشت یعنی ناحیه پست و بیابانی مرکز دشت (قلی‌درویش، تپه گردالی، شلموت B) و ناحیه مرتفع کوهستانی در جنوب دشت (محوطه خاوه ۲) توسعه می‌یابد. در ارتباط با دلایل و روند شکل‌گیری، گسترش و نهایتاً افول آغاز عیلامی در فلات ایران نظرات مختلفی ارائه شده است. الگوی توسعه اوروکی و تعمیم آن به روند تکوین، توسعه و فروپاشی آغاز عیلامی، یک فرضیه شناخته شده است که در قالب تئوری «سیستم‌های جهانی» مطرح شد (Alghaze, 1993: 63, 2008: XIV). بنیان این فرضیه به روابط نامتعادل بین یک مرکز اصلی (جنوب بین‌النهرین با دولت‌شهرهای آن / دشت خوزستان) و یک حاشیه کمتر توسعه یافته (شمال بین‌النهرین، فلات ایران، آناتولی و مناطق شمالی‌تر آن مثل قفقاز) تأکید دارد. طرح این تئوری منجر به ارائه تحلیل‌های دامنه‌داری در رابطه با سیستم استعمار اقتصادی (و شاید سیاسی) کلنی‌های اوروک جدید و دلایل گسترش آن شد (Englund, 2006: 1; Alghaze, 1993: 1; Kavaradze, 2014: 13; Alghaze, 1989: 571).

سیستم کلنی‌های اوروکی، به‌عنوان یک الگوی فراگیر، تقریباً به تمامی الگوهای گوناگون نظام‌های اقتصادی - سیاسی شرق باستان، از جمله به روند شکل‌گیری و توسعه پدیده آغاز عیلامی در فلات ایران تعمیم یافت. بر همین اساس، ایجاد پایگاه‌های تجاری در طول مسیرهای بازرگانی فلات ایران با هدف تسلط، نظارت و مدیریت بر شبکه تأمین منابع مورد نیاز دشت خوزستان از دلایل اصلی توسعه آغاز عیلامی در نجد مرتفع عنوان شد (ولی‌پور، ۱۳۸۱: ۲۶؛ عمرانی، ۱۳۸۴: ۲۱۱). این فرضیه توسط برخی پژوهشگران مورد نقد قرار گرفت. پژوهشگرانی که معتقد به برقراری یک سازوکار تجاری بر بنیان تعامل و ارتباط دوسویه و برابر بین مراکز اصلی دشت (خوزستان و میان‌رودان جنوبی) در دوران اوروک - جم‌ت نصر و آغاز عیلامی (Lyonnet, 2010; Painter Foster, 2009: 3)

(539) با دیگر مراکز این دوره از جمله در فلات ایران (یحیی IVc، گودین V، شهرسوخته I، ملیان III دوره بانس) و با هدف تأمین نیازهای متقابل بودند (مجیدزاده، ۱۳۶۷: ۱۱۸). روابطی که بیشتر بر بنیان روابط اقتصادی و بازرگانی استوار بود تا جنبه‌های سیاسی و فرهنگی (سیدسجادی، ۱۳۸۴: ۳۹۶؛ Stein, Jennings, 2011: 50-52; 2012: 50). در همین راستا شواهدی ارائه شد که نشان می‌داد پیچیدگی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در برخی مناطق به اصطلاح «حاشیه‌ای» بین‌النهرین، حتی پیش از رشد و افزایش ارتباط و تعامل با میان‌رودان جنوبی (پیش از دوره اوروک جدید) روی داده است (Kavtaradze, 2014: 13; Englund, 2006: 2). این گروه معتقدند حتی از منظر درون منطقه‌ای شواهد مستقیم و متقن دال بر تلاش مراکز بزرگ دوره اوروک جدید (از جمله دشت شوشان) با هدف توسعه نظارت، دست‌اندازی و بازرسی به دیگر مناطق خارج از دشت شوشان و میان‌رودان اندک است (رایت و جانسون، ۱۳۷۶: ۱۶۲). شواهد لایه‌نگاری شوش نیز نشان می‌دهد که اتفاقاً مرحله شوش III (دوره آغاز عیلامی) در منشأ و خاستگاه آن (یعنی دشت شوشان) بیشتر معرف یک دوره (حدود ۲ تا ۳ قرن) افول سیستم منطقه‌ای و فروپاشی سیاسی و تسلط خارجی (میان‌رودان) در دشت شوشان است (علیزاده، ۱۳۸۷: ۶۰) و تبعاً در چنین شرایطی، گسترش، نفوذ و تسلط اقتصادی - سیاسی مراکز آغاز عیلامی، ولو در قالب اعمال نظارت آمرانه بر سیستم اقتصادی و چرخه مبادلات بازرگانی برون منطقه‌ای با ابهام روبه‌رو است. گروه دیگری از محققان نیز اصولاً به اهمیت و نقش عوامل بومی (واحدهای کوچک‌تر اقتصادی - سیاسی حاشیه‌ای) در شکل‌بخشی به ساختار برهم‌کنش‌های فرمانطقه‌ای در نظام مبادلات محلی تأکید دارند (استاین، ۱۳۸۷: ۱۸).

از دیگر نظرات ارائه‌شده در رابطه با دلایل گسترش، شکوفایی و نهایتاً فروپاشی آغاز عیلامی در مناطقی مثل فلات مرکزی (سیلک 2-IV1، قلی‌درویش II، ازبکی VIII)، زاگرس میانی (گودین V)، جلگه فارس (دوره بانس) و کرمان (یحیی IVc) را با نفوذ و توسعه جوامع و گروه‌های ماوراء قفقاز قدیم (مفرغ قدیم یانیق / کورا - ارس) از مناطق شمال غربی ایران به زاگرس میانی (گودین IV) و سپس مناطقی از فلات مرکزی و شمال ایران مرتبط دانسته و معتقدند حضور و تسلط آنان بر منابع و مسیرهای بازرگانی موجب تغییر مسیر تجارت به جنوب شرق و حضور شوشی‌های آغاز عیلامی در بخش‌هایی از فلات

مرکزی ایران شد (عمرانی، ۱۳۸۴: ۲۱۲؛ ولی پور، ۱۳۸۱: ۲۹). برخی پژوهشگران نیز در رابطه با شکل‌گیری و ماهیت آغازعیلامی معتقدند پیدایش آغازعیلامی در اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پ.م، نشانه‌ای از یک تغییر و گرایش از فرهنگ اوروکی بین‌النهرین به سمت ایجاد یک فرهنگ بومی و محلی است (Dittmann, 1986: 176). بر همین اساس ماهیت پدیده آغازعیلامی را یک اقتباس، برداشت و بیان محلی از پیچیدگی اجتماعی دوره اوروک جدید/ سیلک IV/ شوش II می‌دانند که بلافاصله پس از فروپاشی سیستم اوروکی ظاهر می‌شود و به همین دلیل است که برخی شاخصه‌ها و عناصر دوره اوروک جدید مثل نگارش، مهرها، نظام اداری - اقتصادی با یک بیان هویتی جدید، در افق آغازعیلامی تداوم دارد (Helwing, 2013: 98). با این وصف، هم ماهیت وجودی و هم (کمابیش) عناصر هویتی پدیده آغازعیلامی از منظر و چشم‌انداز مطالعاتی «توسعه اوروک - جم‌ت‌نصر» توجیه و تحلیل شده است. بر اساس این فرض، برآیند تجزیه و فروپاشی جهان فرهنگی اوروکی، پیدایش فرهنگ جم‌ت‌نصر/ سلسله اولیه در جنوب میان‌رودان، نینوای V در شمال میان‌رودان و پدیده آغازعیلامی در دشت خوزستان عنوان شده که هرکدام خط و مشی مستقل خود را پیش گرفتند (متیوز، ۱۴۰۰: ۱۳۰ و ۱۳۸).

نتایج پژوهش‌های اخیر نیز کاربرد گسترده تئوری سیستم‌های جهانی (کلنی‌های اوروکی/ آغازعیلامی) و تعمیم و تطبیق مدل‌های این سیستم بر الگوهای گوناگون نظام‌های اقتصادی - سیاسی شرق باستان، از جمله نظام آغازعیلامی را با چالش و انتقاد بیشتری روبه‌رو نموده و بر این تأکید شده که در این دوره، نه یک سیستم جهانی متمرکز، بلکه چندین سیستم کوچک‌تر با نوسانات متغیر در میزان وابستگی چندسویه (مرکز و حومه) وجود داشته است. همچنین مدل‌های دیگری نیز در زمینه مبادلات و برهم‌کنش‌های فرامنطقه‌ای قابل ارائه است که بیشتر به نقش و تأثیر عوامل و محرک‌های بومی در شکل‌بخشی به ساختار برهم‌کنش‌های فرامنطقه‌ای و نقش و اهمیت واحدهای کوچک‌تر اقتصادی - سیاسی حاشیه‌ای در نظام مبادلات محلی، در یک شبکه ارتباطی بین مرکز و حومه تأکید دارند (استاین، ۱۳۸۷: ۱۸). اما متقابلاً برخی پژوهشگران همچنان مدارکی ارائه می‌کنند دال بر ارتباط نامتقارن و نه دوسویه، بین مرکز و پیرامون، در برخی مناطق حاشیه‌ای مثل جنوب آناتولی که مؤید حضور مهاجرنشین‌های اوروکی در این

منطقه است. مجموع این شواهد و مدارک نشان می‌دهد که ماهیت تعامل و ارتباط بین مرکز و حاشیه در جهان اوروکی (و آغازعیلامی)، بسته به محیط‌ها و شرایط فرهنگی - سیاسی، فاقد یک الگوی واحد، یکسان و قابل تعمیم است (متیوز، ۱۴۰۰: ۱۳۹ و ۱۴۴). با این وصف و با توجه به تناقضات موجود، به نظر می‌رسد بررسی و تحلیل دلایل و روند شکل‌گیری، توسعه، شکوفایی و در نهایت فروپاشی پدیده آغازعیلامی الزاماً الگوی یکسان و فراگیری ندارد و تبیین دقیق‌تر علل و عوامل و محرک‌های آن نیازمند بررسی شرایط و تحولات منطقه‌ای در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در مناطق مختلف و مجزا است. فروپاشی ساختار سیاسی، اجتماعی و نظام اداری و اقتصادی شوش در پایان دوره شوش III (اوایل هزاره سوم پ.م) برآیند نفوذ و تسلط میان‌رودان به شوش (به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌های تکوین و توسعه آغازعیلامی) بود اما تأثیر قطعی که منجر به فروپاشی کل سیستم آغازعیلامی در نجد مرتفع و سایر مناطق فلات ایران باشد، برجای نگذاشت (Potts, 1999: 90; Voigt and Dyson, 1992: 133). اگرچه روند ناگهانی فروپاشی سیستم آغازعیلامی، در اکثر قریب به اتفاق محوطه‌های این دوره، تقریباً به‌شکل هم‌زمان هم در مراکز بزرگ و اصلی دشت و هم در مراکز کوچک‌تر در سرزمین‌های مرتفع در حدود ۲۹۰۰ پ.م اتفاق افتاد اما در چند مورد استثناء از جمله ملیان، یحیی، سفالین و به‌ویژه محوطه قلای درویش و دشت قم، پایان آغازعیلامی حدود یک تا دو سده دیرتر (حدود ۲۸۰۰ تا ۲۷۰۰ پ.م) از سایر مراکز روی داد (Mutin and Lamberg-Karlovsky, 2013: 42; Alizadeh et al., 2013: 164).

پدیده آغازعیلامی جهت کارایی سیستم اداری - اقتصادی خود نیازمند ایجاد یک ساختار مدیریتی متمرکز و منظم، جهت اعمال نظارت و کنترل دقیق در یک چشم‌انداز جغرافیایی - فرهنگی بیش‌ازحد وسیع و متنوع بود. اگرچه گسترش سریع پدیده آغازعیلامی موجب تسریع روند شهرنشینی در مناطق مرتفع و کوهستانی (دره‌های فارس و کرمان) شد اما عناصر اجتماعی تشکیل‌دهنده پدیده آغازعیلامی، یک ماهیت دوگانه (جامعه مرکب از کشاورزان مستقر و دامداران متحرک) داشت (Lamberg-Karlovsky, 1978: 118; Amiet, 1992: 5) و توسعه سریع آن موجب تسریع در ادغام عناصر فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی این جامعه دو قطبی در قالب یک ساختار واحد شد که در بطن خود دارای تضاد بود و این تضاد درونی

متفاوتی را نشان می‌دهد. در ارتباط با خاستگاه شکل‌گیری و توسعه آغازعیلامی، برخی محققان، بیش و پیش از شوش، به نقش و جایگاه ملیان تأکید دارند (Potts, 2016: 77; Zeder and Blackman, 2003: 137). برخی دیگر نیز اصولاً الگوی مدیریتی چند مرکزی اوروک را به نظام مدیریتی آغازعیلامی تعمیم داده‌اند و معتقدند در دوره آغازعیلامی نیز مثل دوره اوروک جدید (دوره IV)، چندین مرکز اصلی وجود داشته و اقتدار و مدیریت صرفاً در یک مرکز، محدود و منحصر نبوده است (متیوز، ۱۴۰۰: ۱۳۴).

اما تحولات سیاسی اوایل هزاره سوم یعنی تسلط میان‌رودان جنوبی بر شوش (پایان شوش III) و نفوذ گروه‌های کورا - ارسی در مناطق کوهستانی زاگرس مرکزی (گودین IV) و نجد مرتفع (قلی‌درویش IIIA) نشان می‌دهد که شوش، کماکان مرکز و محور اصلی مدیریت و عملکرد سیستم آغازعیلامی است (Alden, 1987: 162)؛ زیرا مرکز مهم و بزرگی مثل ملیان نیز، به‌رغم این که مدت زمان اندکی پس از فروپاشی شوش، به حیات خود ادامه داد اما هرگز نتوانست برای مدت طولانی، سیستم آغازعیلامی را حفظ و شبکه تعاملات و ارتباطات تجاری آن را مدیریت نموده و فعال سازد. با پذیرش نقش محوری شوش، فرض بر این است که شبکه اقتصادی - اداری وسیع اما متمرکز آغازعیلامی توسط شوش مدیریت، سیاست‌گذاری و هدایت می‌شد. بنابراین، ایجاد هرگونه خلل در نظام اداری - اقتصادی تمرکزگرای شوش و در نبود هر نوع تشکیلات جایگزین و هم‌تراز با سیستم مرکزی شوش، روند فروپاشی تمامی اجزاء و کل سیستم آغازعیلامی در دیگر مراکز منطقه‌ای، تقریباً به‌طور هم‌زمان، در بازه زمانی حدوداً ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰ پ.م آغاز شده است (Dahl et al., 2013: 251; Dahl, 2013: 45; Alizadeh, 2014: 251, 365). اما همانطور که پیش‌تر اشاره شد، در برخی مناطق، دوره آغازعیلامی حدود یک تا دو قرن پس از فروپاشی مراکز اصلی آن (مشخصاً شوش) تداوم یافت. در ارتباط با دلایل تداوم در توالی استقراری و گاه‌شناختی برخی مراکز این دوره مثل تل ملیان، تپه سفالین و به‌ویژه دشت قم و قلی‌درویش (دوره II-1) فرضیاتی قابل طرح است. یک فرضیه این است که در دوره II قلی‌درویش، شاید با حضور مستقیم گروهی از مهاجران شوش III و ایجاد زمینه مشارکت و همکاری با جوامع محلی و با تأسیس و کاربرد نظام اداری - اقتصادی آغازعیلامی، دشت قم وارد شبکه تجاری و چرخه مبادلاتی آغازعیلامی شد (Alizadeh et al., 2013: 163).

مستتر در وحدت ظاهری، همواره مستعد بروز یک بی‌ثباتی ذاتی در بطن جامعه دوگانه آغازعیلامی بود که هرآن می‌توانست تحت تأثیر تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به‌ویژه در مراکز اصلی آغازعیلامی، دچار اختلال و فروپاشی شود. بر همین اساس، برخی محققان معتقدند اصولاً افق آغازعیلامی برخلاف جهان اوروکی (دوره اوروک IV/ شوش II) فقط می‌توانست یک کنترل‌شکننده، سست، ناپایدار و زودگذر را اعمال نماید (Nissen, 2001: 176).

کما بیش هم‌زمان با تحولات سیاسی - اجتماعی دشت شوشان در اواخر شوش III، مناطق شمال غربی و غرب فلات ایران نیز با تحولات اجتماعی (و سیاسی) ناشی از نفوذ جوامع و گروه‌های ماوراء قفقاز قدیم (در عصرمفرغ قدیم II) مواجه بود. جوامع مزبور غالباً در گروه‌های مهاجر کم‌جمعیت و نه‌چندان بزرگ و عمدتاً با اقتصاد مبتنی بر دامداری و کوچ‌روی، بدون اعمال خشونت و با کمترین شواهدی دال بر ورود اجباری و جنگ و درگیری با جوامع محلی، تقریباً در طول همان مسیرهای اصلی و فرعی ارتباطی نجد مرتفع و مناطق کوهستانی فلات ایران مستقر شدند (Rothman, 2015: 9194; Alizadeh, 2015: 460; Kavaradze, 2004: 6; Algaze, 2001: 767). مسیرهایی که پیش از این بخش مهمی از شبکه ارتباطی آغازعیلامی را تشکیل می‌داد. جوامع مزبور در همان نقاط یا در نزدیکی یا حاشیه همان مکان‌ها و استقرارهای دوره آغازعیلامی و عصرمفرغ قدیم I، و تبعاً در نزدیکی یا در مسیر دستیابی به همان منابع مورد نیاز مراکز اصلی آغازعیلامی، اسکان یافتند. اگرچه حوزه گسترش مکانی و جغرافیایی پدیده ماوراء قفقاز قدیم هیچ‌گاه به مراکز اصلی آغازعیلامی در دشت شوشان و دره‌های فارس و مناطق جنوب و جنوب‌غرب ایران نرسید، تبعاً نفوذ گروه‌های کورا - ارسی به‌طور مستقیم و بالفعل، تأثیری در روند فروپاشی آغازعیلامی در مناطق یاد شده نداشت، اما متقابلاً و به‌شکل بالقوه و غیرمستقیم، به دلیل شکل‌گیری هم‌زمان یک «ائتلاف اتفاقی»، یعنی از یک سو نفوذ و شاید تسلط کورا - ارسی‌ها بر شبکه ارتباط تجاری مراکز آغازعیلامی در مناطق زاگرس و غرب فلات مرکزی و از سوی دیگر، نفوذ و تسلط میان‌رودان بر شوش (اواخر دوره III)، در فروپاشی سیستم آغازعیلامی تأثیر داشت (Rothman, 2015: 9194; Alizadeh, 2015: 460). براساس شواهد باستان‌شناختی، تحولات یاد شده، دشت قم را نیز تحت تأثیر قرار داد اما فرجام آن در دشت قم، الگوی

که یک چنین گسستی در دشت قم روی نمی‌دهد. در محوطه قلی درویش (و برخی دیگر از استقرارهای دشت قم) شواهد لایه‌نگاری و تسلسل مراحل استقراری و همچنین تاریخ‌های رادیوکربن مؤید توالی بدون گسست لایه‌نگاری و گاه‌شناختی در طول عصر مفرغ تا آغاز عصر آهن است (Helwing, 2011b: 126; 2018: 531). بر اساس تاریخ‌های رادیوکربن، آغاز تا پایان فازهای استقراری دوره آغازعیلامی / II5 تا III 1 / ۳۴۰۰ / ۳۲۰۰ - ۲۷۰۰ پ.م، آغاز تا پایان دوره IIIA / مفرغ قدیم ETC/II ۲۷۰۰ / ۲۸۰۰ - ۲۲۰۰ پ.م، آغاز تا پایان عصر مفرغ میانی / دوره III B3-1 ۲۲۰۰ تا ۱۹۰۰ پ.م، آغاز تا پایان دوره مفرغ جدید / دوره IV ۱۹۰۰-۱۶۰۰ پ.م، دوره گذار / دوره V ۱۶۰۰-۱۵۰۰ پ.م و در نهایت آغاز تا پایان عصر آهن / دوره VI ۱۵۰۰-۱۳۰۰ پ.م به روشنی مؤید تداوم بدون گسست در طول عصر مفرغ در این محوطه است (Pollard et al., 2013: 35-37). تفاوت آشکار در الگوی توالی استقراری و گاه‌شناختی قلی درویش با برخی مراکز هم‌زمان، به‌ویژه در یک حوزه جغرافیایی - فرهنگی مشترک (فلات مرکزی) نکته قابل تأمل و چالش‌برانگیزی است. دشت قم، متصل و در امتداد شمالی دشت کاشان و از نظر موقعیت جغرافیایی در حدفاصل دشت‌های کاشان، ساوه و قزوین قرار دارد. چشم‌انداز طبیعی نیمه غربی فلات مرکزی در مجموع دارای ویژگی‌های مشترکی است و تفاوت فاحشی بین وضعیت اقلیمی دشت قم، خصوصاً با دشت کاشان دیده نمی‌شود. از سوی دیگر گسست ایجادشده و متروک شدن محوطه‌ها در آغاز هزاره سوم (۲۸۰۰-۲۴۰۰ پ.م) در چشم‌اندازهای طبیعی کاملاً متفاوت با فلات مرکزی، مثل حوزه رود کر در فارس (پایان دوره بانس جدید ۲۸۰۰-۲۷۰۰ پ.م) و در سراسر زاگرس (از گودین تا دره‌های حمرین) نیز روی می‌دهد (Thornton, 2012: 596; Renette, 2009: 80; de Miroschedji, 2003: 19). همین وضعیت در نیمه شرقی ایران، در اوایل هزاره سوم پ.م با متروک شدن ناگهانی مراکز اصلی آغازعیلامی در جنوب کرمان مثل تپه یحیی و با جایگزینی مراکز منطقه‌ای مثل شهرسوخته، شهداد و حصار به‌جای مراکز آغازعیلامی، قابل مشاهده است (Amiet, 1993: 26; Mutin and Lamberg-Karlovsky, 2013: 180; Lamberg-Karlovsky, 1989: IX).

برخی محققان بروز تغییرات اقلیمی سرد و خشک از حدود ۳۲۰۰ تا ۲۷۰۰ پ.م و ناپایداری‌های سیاسی، تهاجمات نظامی و ناامنی اجتماعی - اقتصادی ناشی از آن (Shaikh Baikloo et

موقعیت راهبردی و ظرفیت‌های طبیعی دشت قم (وجود منابع غنی فلزات از جمله مس، انواع سنگ‌ها، عقیق سفید، ذخائر غنی نمک) می‌تواند زمینه مناسبی برای حضور شوشی‌ها به‌شمار آید. به‌رغم احتمال ایفای چنین نقشی، اما اقتصاد محلی جوامع بومی هیچ‌گاه به‌طور کامل وابسته به سازوکار آغازعیلامی نبود. به تعبیر دیگر شاید فقط بخشی از جامعه دوره II قلی درویش در سیستم اقتصادی - اداری آغازعیلامی درگیر بوده است. در هر صورت، در طول دوره آغازعیلامی (II5-1) اقتصاد روستایی و محلی جامعه قلی درویش، که با پیشینه بیش از ۲۰۰۰ سال قبل از شکل‌گیری و توسعه آغازعیلامی در دشت قم، پویا بوده است، در طول دوره آغازعیلامی نیز در کنار سیستم جدید اقتصادی این دوره، دست‌کم توسط بخشی از جامعه محلی فعال بوده است. به همین دلیل، پس از فروپاشی آغازعیلامی (پایان فاز III) در قلی درویش، عملاً آنچه که دچار افول و فروپاشی شد، صرفاً سیستم اقتصادی و سازوکار اداری آغازعیلامی بود و جوامع بومی منطقه، مجدداً با بازگشت به شیوه تولید اقتصاد سنتی کشاورزی و دامداری، توانستند حیات اجتماعی و اقتصادی خود را در طول عصر مفرغ قدیم تداوم بخشند (سرلک، ۱۳۹۰: ۲۴۰).

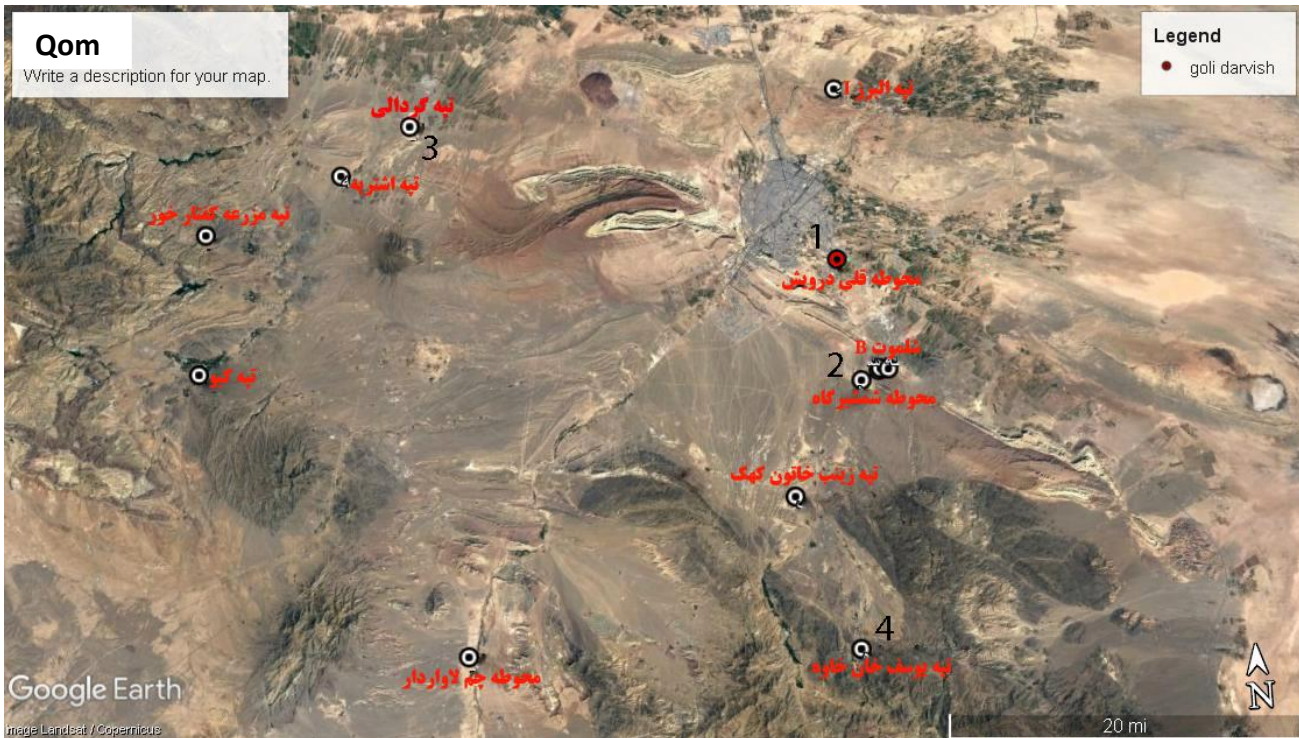
شواهد نشان می‌دهد پس از فروپاشی سیستم آغازعیلامی، کمابیش به‌طور هم‌زمان، یک دوره گسست طولانی و تقریباً فراگیر و متروک شدن سکونت‌گاه‌ها در مناطق وسیع با چشم‌اندازهای طبیعی متنوع مثل دشت شوشان، حوزه رود کر در فارس، بخش‌هایی از غرب فلات مرکزی مثل دشت قزوین و دشت کاشان و نطنز، در بازه زمانی حدود ۲۹۰۰ تا ۲۳۰۰ پ.م روی می‌دهد. گسست ایجادشده در دشت شوشان از پایان شوش III / آغازعیلامی (حدود ۲۹۰۰ پ.م) تا آغاز شوش IV (حدود ۲۳۰۰ پ.م) و در دشت‌های قزوین، کاشان و نطنز (سگزآباد، سیلک و اریسمان) از پایان دوره سیلک IV2 / آغازعیلامی (حدود ۲۹۰۰ پ.م) تا آغاز سیلک V / آغاز عصر آهن (حدود ۱۵۰۰ پ.م) ادامه دارد (Fazeli et al., 2013: 126). اگرچه شروع گسست ایجادشده و متروک شدن استقرارها در آغاز هزاره سوم پ.م، هم در دشت شوشان و رامهرمز و هم سرزمین‌های مرتفع فلات ایران و نیمه غربی فلات مرکزی، تقریباً هم‌زمان با هم و به‌طور ناگهانی روی می‌دهد (Alizadeh, 2014: 3; de Miroschedji, 2003: 19) اما گویا پایان آن در دشت شوشان و فلات مرکزی با هم متفاوت و در برخی مناطق فلات مرکزی چند سده طولانی‌تر است. نکته حائز اهمیت این است

همین اساس، پیدایش آغازعیلامی در اواخر شوش II (اواخر اوروک IV) مستقیماً نتیجه و ناشی از اشغال دشت و درگیری با مراکز مناطق مرتفع بود و فروپاشی آن نیز مستقیماً منجر به متروک شدن روستاها و مراکز مناطق مرتفع و دشت (شوشان) در یک مقیاس بزرگ شد. اما شواهد مؤید آن است که الگوی استقراری در طول هزاره سوم پ.م در برخی مناطق مثل دشت قم، هیچ نوع شواهد متقن و روشنی دال بر افت جمعیت و خالی شدن منطقه در آغاز، تراکم جمعیت در پایان، تغییر در الگوهای معیشتی (رواج کوچ‌رویی و گله‌داری) و یا بروز گسست استقراری و گاه‌شناختی ارائه نمی‌کند.

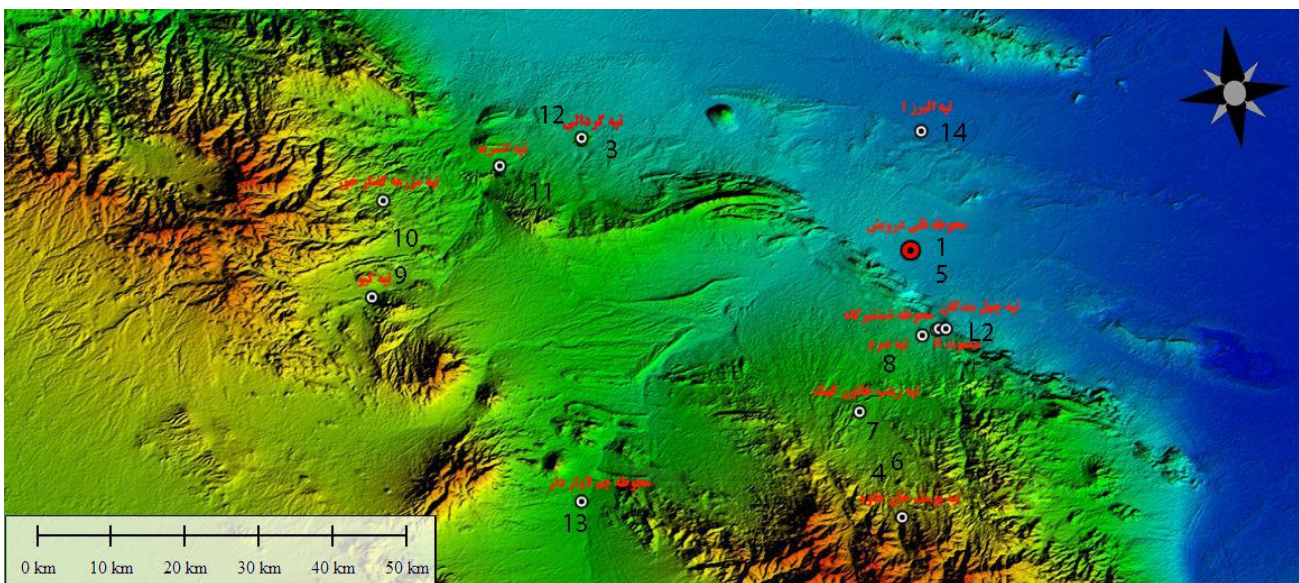
نظریه دیگر عامل فروپاشی آغازعیلامی را به عدم تناسب و قرابت بین گرایش‌ها و ظرفیت‌های جوامع زراعی با ظرفیت‌ها و سطوح پیشرفته و پیچیده سیستم شهرنشینی مرتبط می‌داند (Amiet, 1993: 26). این تحلیل بر این تأکید دارد که گرایش درونی و سنتی جوامع روستایی به رهایی از پیچیدگی سیستم اداری - اقتصادی و دستگاه کنترل و نظارت برتری طلب و شاید سرکوبگر نظام مدیریتی - حکومتی آغازعیلامی تمایل داشت. بازگشت به الگوهای اقتصاد سنتی و تاریخی به دلیل سادگی و نبود پیچیدگی در تطابق و هماهنگی با ظرفیت‌های محیطی، پاسخ‌گوی نیازهای این جوامع بود که می‌تواند عامل مهمی در فروپاشی سیستم آغازعیلامی به‌شمار آید. اما، به‌نظر می‌رسد این فرض در بطن خود بیان جدیدی از مفهوم سیستم‌های جهانی و کلنی‌های اوروکی / آغازعیلامی است، زیرا تلاش برای رهایی از نظام آغازعیلامی مستلزم آن است که بپذیریم این سیستم در ابتدا و به شکل جبری و آمرانه به جوامع محلی تحمیل شده است و این جوامع به محض افول سیستم تحمیلی، بلافاصله خود را از قید آن رها کرده‌اند. پیش‌تر عنوان شد که در مجموع شواهد روشن و متقنی دال بر تسلط جبری آغازعیلامی در سرزمین‌های پیرامونی و مناطق مرتفع ارائه نشده است. از جمله در محوطه قللی درویش که اولاً بقایای دوره II مستقیم بر روی خاک بکر و در حاشیه شرقی محوطه شکل گرفته است و ثانیاً محدوده‌ای بالغ بر ۳۰۰ مترمربع متشکل از ۵ مرحله معماری از این دوره کاوش شد و هیچ نوع شواهدی مرتبط با ساختار نظامی‌گری یا ابزارآلات جنگی مشاهده نشد. این به احتمال زیاد می‌تواند به ماهیت تعامل، مشارکت و همزیستی مسالمت‌آمیز جوامع آغازعیلامی، در بطن جوامع بومی اشاره نماید (Alizadeh et al., 2013: 163). تمرکز و تأکید بر نظام عرضه و تقاضا، رویکرد دیگری است که روند تکوین، توسعه و فروپاشی

(al., 2016) و به‌ویژه تنش‌های بین دشت خوزستان و جنوب میان‌رودان در آغاز و اواسط هزاره سوم پ.م (علیزاده، ۱۳۸۷: ۶۰) را از عوامل بروز گسست و متروک شدن استقرارگاه‌ها و متعاقب آن تغییر در الگوهای استقراری از سکونت دائم با اقتصاد زراعی به زندگی گله‌داری و کوچ‌رویی در یک چنین گستره وسیع و متنوع جغرافیایی عنوان نموده‌اند، اما پرسش همچنان باقی است. چرا استقرارهای دشت قم که تقریباً در مرکز این گستره جغرافیایی وسیع و متنوع و خالی شده از سکنه (؟) قرار دارد، مثل سایر مناطق از یک چنین تغییرات اقلیمی و زیست‌محیطی و یا تحولات سیاسی - اجتماعی، متأثر و یا دچار فروپاشی کامل نشد؟ و بالعکس، نه تنها توالی استقراری و گاه‌شناختی در دشت قم هم از منظر منطقه‌ای و هم موضعی، دچار گسست و وقفه نشد بلکه بر اساس شواهد به‌دست‌آمده از بررسی دشت قم، تعداد قابل توجهی استقرارهای عصرمفرغ قدیم I و II، مفرغ میانی و جدید و استقرارهای آغاز عصر آهن در این منطقه شناسایی شده (Sarlak and Hessari, 2018: 10-14) که نشانگر تراکم نسبی و افزایش جمعیت در این دوره در دشت قم است. این نشان می‌دهد که تغییرپذیری اقلیمی و محیطی فلات ایران، می‌تواند به ماهیت متغیر تعاملات بین جوامع انسانی و زیست‌محیط فلات ایران منجر شود (Matthews and Fazeli, 2022: 21). با این وصف شاید بتوان تا حدودی مشخص نمود که چرا در یک حوزه مشترک جغرافیایی - فرهنگی مثل فلات مرکزی و در یک بازه زمانی مشترک (هزاره سوم پ.م) به‌رغم وضعیت اقلیمی کمابیش مشابه و مشترک، اما کنش و واکنش‌ها و مسیرهای فرهنگی، تداوم یا اضمحلال آن‌ها، الگوی یکسان و کاملاً مشابه و قابل انطباقی را نشان نمی‌دهند.

برخی پژوهشگران آغاز و فرجام افق آغازعیلامی را از منظر یک دیدگاه سیستمی بلندمدت و بر اساس یک الگوی «تغییرات چرخه‌ای» در گذر زمان تفسیر نموده‌اند. در این رویکرد با تمرکز بر ماهیت ارتباط بین دشت‌های پست (میان‌رودان جنوبی و دشت خوزستان) و مناطق مرتفع فلات ایران، تأکید می‌کنند که برآیند فروپاشی کمابیش هم‌زمان کل شبکه تجاری و متروک شدن استقرارهای روستایی هم در دشت و هم در سرزمین‌های مرتفع، به تجدید حیات و تغییر در الگوی اقتصاد زراعی روستانشینی در سرزمین‌های مرتفع و رواج و توسعه جوامع متحرک / شبانان و عشایر کوچرو دامدار با استقرار موقت و فصلی منجر می‌شود (de Miroschedji, 2003: 23-24). بر



شکل ۱. پراکندگی و موقعیت مکانی محوطه‌های دوره II / آغاز عیلامی دشت قم، شماره ۱ تا ۴.



شکل ۲. پراکندگی و موقعیت مکانی محوطه‌های دوره IIIA / کورا - ارس / ETC دشت قم، شماره‌های ۵ تا ۱۴.

تخصص‌های مختلف اقتصاد منطقه‌ای (Zeder and Blackman, 2003: 137) و ایجاد بازار تبادلات تجاری، زمینه برقراری تعاملات (انسجام اجتماعی) بین دو بخش اصلی جامعه یعنی ساکنان دائم (جوامع استقرار بومی) و مهاجران و دامداران کوچرو و متحرک را ایجاد نمودند. برآیند این ارتباط به

آغاز عیلامی را توجیه و تفسیر می‌کند. از این دیدگاه، در نظام عرضه و تقاضا، در کلیت شبکه اقتصادی آغاز عیلامی مراکز حاشیه‌ای و منطقه‌ای نقش تأمین‌کننده (سفارش‌گیرنده) را ایفا نموده و مراکز بزرگ و اصلی (مثل شوش و ملیان) به‌عنوان مراکز مدیریتی، اداری و سفارش‌دهنده، با اتصال و ادغام

ارس در سازوکار تجاری و اقتصادی جنوب غربی آسیا است (Alghaze, 2001: 76; Kohl, 2007: 10). اما بر اساس فرض پیشین، شاید آن دسته از مراکز که مستقیماً توسط گروه‌های جمعیتی مهاجر اوروکی و آغازعیلامی (شوشی‌ها) در سرزمین‌های مرتفع ایجاد شده بودند، دچار فروپاشی کامل شدند. به‌هرحال، در صورت پذیرش روند جایگزینی جوامع کورا - ارس در مناطق تحت نفوذ اوروک - آغازعیلامی و پذیرش وجود و برقراری تعاملات بین جوامع کورا - ارسی با جوامع بسیار پیچیده میان‌رودانی و دشت شوشان، هیچ نوع شاخص‌های مشابه در زمینه ساختارهای اقتصادی، اجتماعی کورا - ارسی‌ها با پیچیدگی‌های اجتماعی جوامع میان‌رودان جنوبی و دشت خوزستان، در بین جوامع ETC دیده نمی‌شود و ماهیت پویایی اقتصادی - اجتماعی این جوامع همچنان مبهم باقی می‌ماند (Smith *et al.*, 2004:1; Smith, 2005: 264). در عین حال، باید به این نکته نیز توجه نمود که یکی از دلایل وجود یک چنین ابهاماتی، سنجش شاخص‌های پیچیدگی اجتماعی در جوامع دوره آغاز شهرنشینی، صرفاً با الگوها و مدل‌های جوامع میان‌رودان جنوبی است (Adams, 1966: 20-21). از سوی دیگر، برخی محققان معتقدند اگرچه عموماً پدیده «جنگ» یکی از عوامل مهم ظهور نهادهای رهبری و مدیریتی، و توسعه پیچیدگی‌های اجتماعی به‌ویژه در ساختار جوامع ایلی محسوب می‌شود (Alizadeh, 2015: 44) اما شواهد ظهور یک چنین پدیده‌ای یا نشانه‌هایی از آن، چه در مرحله توسعه و گسترش سریع این فرهنگ (KAI) و چه در مرحله تثبیت و استقرار آن (KAIII) در قلمرو وسیع و متنوع حضور این جوامع (دوره KAI و KAIII) در آسیای جنوب‌غربی بسیار اندک است تا جایی که عموماً پژوهشگران این دوره را یک دوره عاری از درگیری، به‌ویژه در مقایسه با دوره‌های بعد در همین مناطق (یعنی عصر مفرغ میانی و جدید و آغاز عصر آهن) می‌دانند (Kushnareva, 1997: 75; Kohl, 2007: 90). همین وضعیت در ارتباط با اوروک جدید و آغازعیلامی نیز صادق است و در روند توسعه سیستم اوروک جدید - آغازعیلامی در مناطق وسیعی از جنوب غربی آسیا، شواهدی از تنش‌های سیاسی مشاهده نمی‌شود (آلدن، ۱۳۸۱: ۳۰۷؛ Rothman, 2015: 1582; Alizadeh, 2015: 460; 2017: 9194). در دشت قم نیز پایان دوره III (فاز پایانی آغازعیلامی) و آغاز دوره IIIA (ظهور عناصر فرهنگی ماوراء قفقاز قدیم) در یک زمینه از تعامل، تداوم و عدم خشونت همراه بوده است.

شکل‌گیری، تشابه و سپس توسعه عناصر مشترک فرهنگی در یک گستره وسیع و متنوع جغرافیایی انجامیده است. رابطه عرضه و تقاضا یک ارتباط ماهوی است. اختلال در هر یک به مختل شدن تمامی نظام عرضه و تقاضا منجر خواهد شد. در سیستم اقتصادی آغازعیلامی، کافی بود که مرکز (سفارش‌دهنده) توان یا انگیزه تأمین منابع موردنیاز از مناطق پیرامونی و وابسته را از دست بدهد. این به مفهوم آن است که مدیریت متمرکز در شوش یا ملبان توان اعمال کنترل بر مراکز منطقه‌ای و پیرامونی را از دست داده است و این آغاز روند فروپاشی هم‌زمان کل سیستم آغازعیلامی (مرکز و حاشیه)، در یک بازه زمانی کوتاه است (Yoffee, 2005: 139; Lamberg-Karlovsky, 2002: 210). بر اساس شواهد موجود، فصل مشترک فرجام همه محوطه‌های اوروکی و آغازعیلامی (مرکز و پیرامون)، فروپاشی یک‌باره و هم‌زمان آن‌ها و آغاز دوره محلی / منطقه‌گرایی است (متیوز، ۱۴۰۰: ۱۳۸ و ۱۴۱)، فرجامی که عملکرد کل سیستم آغازعیلامی را به بن‌بست رساند. این‌که عامل ایجاد یک چنین انسدادی، نفوذ و تسلط کورا - ارسی‌ها بر مسیرهای دسترسی به منابع مورد نیاز آغازعیلامی‌ها بوده است یا نه، محصول و نتیجه آن، فروپاشی تقریباً هم‌زمان شبکه تجاری آغازعیلامی در اکثر مراکز اصلی و حاشیه‌ای آن بود. اما الگوی توالی بدون گسست در برخی مناطق مثل دشت قم / قلی‌درویش نشان می‌دهد که مسأله فروپاشی، دست‌کم در برخی مناطق، صرفاً محدود و منحصر به سازوکار تجاری - اقتصادی و اداری آغازعیلامی بود و جوامع بومی این منطقه، تداوم حیات اجتماعی خود را به‌طور کامل به یک نظام اقتصادی - مبادلاتی وارداتی، گره نزده بودند. شاید تداوم استقرار در معدود محوطه‌های این دوره را می‌بایست در «ماهیت» این مراکز بررسی کرد. این تحلیل بر این مبتنی است که در اکثر مراکز وابسته و حاشیه‌ای آغازعیلامی در سرزمین‌های مرتفع، مثل قلی‌درویش، جامعه بومی، ساختار جمعیتی غالب را تشکیل می‌داده و نظام اداری و تجاری آغازعیلامی مورد استفاده در این مراکز، بیشتر اقتباسی از الگوی شوش III بوده و جوامع بومی همچنان اقتصاد سنتی خود را پویا و فعال حفظ کرده بودند. از سوی دیگر، تقریباً در همین زمان (آغاز هزاره سوم پ.م)، توسعه و گسترش جوامع کورا - ارسی در جنوب غربی آسیا، به متروک شدن استقرارها و فروپاشی نهایی سیستم اوروک و متعاقب آن نظام آغازعیلامی منجر شد. اگرچه این احتمالاً به منزله ظهور، فعالیت و جایگزینی رقابتی جدید یعنی جوامع کورا -

می‌یابد که استخراج و انتقال سنگ معدن مس، توسط گروه‌هایی از جامعه آغازعیلامی قلی‌درویش انجام می‌شده که به شکل فصلی و موقت در مناطق کوهستانی جنوب دشت قم حضور داشته و فعالیت می‌کرده‌اند.

شواهد نشان می‌دهد در دشت قم، در اواخر هزاره چهارم پ.م فرهنگ آغازعیلامی با همزیستی و تعامل با جوامع بومی و محلی، در استخراج منابع طبیعی (به‌ویژه مس) و فرایند مدیریت و توزیع کالا، همکاری نموده و ممکن است ساکنان محلی فلات مرکزی، سازمان تولید و یک سیستم ابتدایی از نگارش و ثبت و ضبط آغازعیلامی را از فرهنگ پیشرفته‌تر دشت خوزستان اخذ کرده باشند (Alizadeh *et al.*, 2013: 163-164). در این رابطه اگرچه آن گونه که باید، مطالعات دقیقی پیرامون میزان تأثیر و نقش عناصر و شاخصه‌های بومی و محلی در ساختار اجتماعی - اقتصادی آغازعیلامی و به‌ویژه نقش آن در تداوم و توالی استقراری در برخی محوطه‌ها انجام نشده است (Petrie, 2013: 15) اما در عین حال، تقریباً در تمام مجموعه‌های آغازعیلامی، شواهدی از عناصر بومی وجود دارد. یک چنین حضور و تأثیری به‌ویژه در ترکیب سنت‌های سفالی این دوره در مناطق مختلف بیشتر نمود یافته است (Mutin *et al.*, 2016: 13; Mutin and Lamberg-Karlovsky, 2013: 17). این ویژگی به‌وضوح در محوطه قلی‌درویش و دشت قم، نشانگر تداوم عناصر بومی - محلی هم در مجموعه سفال‌های دوره II و هم دوره IIIA است.

در این محوطه، اگرچه دوره II بر روی خاک بکر شکل گرفته است اما دست‌کم دو سنت سفالی (سفال خاکستری و سیاه معمولی و صیقلی و سفال نخودی و قهوه‌ای ساده و منقوش) در مجموعه سفال این دوره سبک‌های سفالی هستند که پیش از افق آغازعیلامی و به‌عنوان سنت‌های سفال محلی و بومی (اواخر دوره مس و سنگ) شناخته شده‌اند (Alizadeh, *et al.*, 2013: 164). استمرار عناصر فرهنگ بومی، معمولاً نشانگر تداوم حیات اجتماعی حاملان این عناصر (جوامع بومی) در طول زمان، هم پیش از حضور و هم پس از فروپاشی آغازعیلامی، از جمله در دشت قم/ فلات مرکزی است. با این وصف این فرض قابل طرح است که استقرار دوره II5-1 قلی‌درویش، الزاماً معرف حضور مستقیم آغازعیلامی‌های دشت خوزستان نیست. گسترش این فرهنگ می‌تواند پیش از آن که به توسعه سیاسی و تجاری دشت خوزستان و میان‌رودان بر سایر مناطق تلقی گردد، به برآیند تلاش جوامع بومی این مناطق در راستای پاسخ‌گویی به

تفاوت رویکردها محدود به روند شکل‌گیری، توسعه و فروپاشی پدیده آغازعیلامی نیست و در رابطه با ماهیت، خاستگاه، ساختار اجتماعی و سیاسی و عناصر هویتی آن نیز دیدگاه‌ها متفاوت است. برخی محققان به یک خاستگاه دوگانه، یکی در ارتفاعات (به مرکزیت ملیان) و دیگری در دشت (به مرکزیت شوش) اشاره دارند. اگرچه تحلیل‌های نهایی به مشارکت و تعامل دشت و کوهستان و به‌ویژه نقش جوامع مناطق مرتفع و کوهستانی (دامران کوچرو) در تکوین و توسعه ساختار اجتماعی و سیاسی آغازعیلامی تمرکز و تأکید دارد (علیزاده، ۱۳۸۳: ۱۷۴). در یک تجزیه و تحلیل مشابه، اما با تمرکز بر نقش سرزمین‌های پست در شکل‌گیری و توسعه سیستم آغازعیلامی، تأکید بر این است که در حدود ۳۲۰۰ پ.م، پس از گسست ناشی از فروپاشی و افول هم‌زمان اوروک IV و شوش II در میان‌رودان و دشت خوزستان، شوش (دوره III) توانست علاوه بر دشت خوزستان و ارتفاعات لرستان، نفوذ خود را تقریباً در سراسر فلات ایران گسترش داده و مجدداً وارد دوره‌ای از بسط تعامل و ارتباط با نواحی و عناصر کوهستانی زاگرس و سرزمین‌های نجد مرتفع شود (Potts, 2016: 77). برخی معتقدند ساختار سیاسی، اجتماعی افق آغازعیلامی بیشتر معرف یک ائتلاف قبیله‌ای است تا ساختار یک دولت به مفهوم متعارف آن. یک چنین ساختاری، جهت‌پویایی، توسعه و تأمین منابع مورد نیاز و دستیابی به اهداف اقتصادی و اجتماعی خود نیازمند ایجاد و برقراری ارتباط و تعامل بین مراکز مناطق مرتفع (ملیان) و دشت (شوش) است (Alden, 2013: 2). یک چنین مکانیسمی در دشت قم، به‌ویژه در ابعاد منطقه‌ای و در زمینه ارتباط دشت (قلی‌درویش) و سرزمین‌های مرتفع کوهستانی (منطقه غنی منابع سنگ فلز) قابل‌تعمیم است. آزمایشات انجام‌شده بر روی بقایای فلزگری از دوره II5-1 قلی‌درویش نشان می‌دهد در دوره آغازعیلامی، سنگ مس از منابع و معادن این دوره در کوهستان‌های جنوب دشت قم، تأمین و به مرکز دشت (قلی‌درویش) منتقل می‌شد (سرلک، ۱۳۹۰: ۱۹۱). بر اساس شواهد متالوژی، موقعیت راهبردی این مراکز و محوطه‌ها در یک سیستم راه‌های ارتباطی باستانی نشان می‌دهد که این مراکز از یک سو با یکدیگر و از سوی دیگر به مراکز عمده این دوره در جنوب و غرب مرتبط بوده‌اند (Alizadeh *et al.*, 2013: 151). با توجه به شناخت بقایای یک استقرار موقت/ فصلی آغازعیلامی (عصر مفرغ قدیم) در محوطه خاوه ۲ و در فاصله حدود ۲۵۰ متری شمال گورستان خاوه، این احتمال قوت

داشته است. همچنین، قدیمی‌ترین تاریخ مطلق در قلی‌درویش و گورستان یوسف‌خان‌خاوه، دال‌بر این است که عناصر فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم در مناطق کوهستانی جنوب دشت قم، در حدود ۲۸۰۰ پ.م توسعه یافته است.

بنابراین، چنانچه براساس نتایج رادیوکربن و شواهد لایه‌نگاری، محدوده نسبی آغاز و پایان تاریخ‌ها را در نظر بگیریم، در این صورت شروع دوره II (آغازعیلامی) حدوداً ۳۴۰۰-۳۳۰۰ پ.م و پایان آن حدود ۲۸۰۰-۲۷۰۰ پ.م و آغاز دوره IIIA حدود ۲۸۰۰-۲۷۰۰ پ.م و پایان آن حدود ۲۴۰۰-۲۳۰۰ پ.م است. این به مفهوم آن است که بین پایان دوره II و آغاز دوره IIIA در دشت قم عملاً هیچ وقفه و گسست گاه‌شناختی وجود ندارد و این همان تصویری است که در توالی لایه‌نگاری محوطه قلی‌درویش نیز تأیید شده است (Pollard et al., 2013: 35-37). بنابراین چنانچه بپذیریم دو فرهنگ مجزا و متفاوت (دوره‌های II و III) بدون گسست گاه‌شناختی، بلافاصله در پی هم تداوم و تسلسل دارند در این صورت دو احتمال مطرح می‌شود. یا جایگزینی فرهنگی ناگهانی و رادیکال بوده و یا قاعدتاً می‌بایست مرحله‌ای از همپوشانی فرهنگی - زمانی بین این دو دوره وجود داشته باشد. یعنی یک زمینه و بستر باستان‌شناختی برجا که حداقل بخشی از عناصر هویتی و شاخصه‌های هر دو فرهنگ را ارائه نماید. اگرچه مسئله همپوشانی زمانی، برهم‌کنش فرهنگی، سطح و میزان ارتباط دوسویه بین آغازعیلامی‌ها و کورا - ارسی‌ها، یکی از چالش‌ها و مباحث بحث‌برانگیز مطالعات باستان‌شناسی این دوره به‌ویژه در فلات ایران به‌شمار می‌آید (مازیار، ۱۳۹۶: ۲۲۵ و ۲۲۶)، اما با توجه به توالی لایه‌نگاری و تداوم برخی گونه‌های سفال دوره II در بقایای دوره IIIA (سرلک، ۱۳۹۰: ۲۴۲-۲۴۰) تا حدودی می‌توان یک چنین همپوشانی زمانی و فرهنگی را بین دوره‌های II و IIIA مشاهده نمود. بر اساس نتایج کاوش، آن بستر اولیه‌ای که می‌تواند نشانه‌هایی دال بر وجود سطوحی از تعاملات، برهم‌کنش فرهنگی و همپوشانی زمانی بین پایان دوره II و آغاز دوره IIIA را نشان دهد، آخرین فاز استقرار دوره II (مرحله III) است. در مرحله III1، شواهد مربوط به فن‌آوری اداری دوره آغازعیلامی، نسبت به فازهای پیشین/ قدیمی‌تر این دوره (فازهای II5 تا II2) افت واضح و معناداری را نشان می‌دهد که می‌تواند دال بر افول نظام اداری - اقتصادی آغازعیلامی در اواخر این دوره تفسیر شود. از منظر تداوم سنت‌های سفالی نیز، تعدادی کاسه‌های لبه‌واریخته، قطعات

نیازهای مراکز بزرگ و جوامع صنعتی این‌دوره در دشت خوزستان و میان‌رودان تفسیر شود (Frangipane, 2010: 33). اصولاً تهیه مواد اولیه (توسط مراکز اوروکی میان‌رودان و آغازعیلامی دشت خوزستان) موضوعی پیچیده است که شامل منابع متفاوت در مناطق مختلف و با سازوکارهای متنوع بوده و اهمیت نسبی یک منطقه خاص، به تحولات سیاسی و سایر عوامل بستگی داشته که فقط بخشی از آن تحت کنترل مراکز میان‌رودانی و دشت‌خوزستان بوده است (Potts, 1994: 394-395). شواهد مؤید آن است که استقرارهای این دوره علاوه بر دشت قم، در برخی مناطق دیگر نیز معرف الگوهای مشابه با دشت قم و تداوم عناصر بومی است که ضمن برخورداری از استقلال فرهنگی (و سیاسی؟)، سطوح مختلفی از روابط تجاری با مراکز بزرگ دشت خوزستان (دوره آغازعیلامی) یا میان‌رودان (دوره اوروک جدید - جم‌دنت نصر) داشته‌اند و ارتباط آن‌ها نه براساس کلونی‌های ایجاد شده از سوی این مراکز، بلکه برپایه ارتباط برابر و دوجانبه بوده است (Helwing, 2000: 152).

به‌رغم ابهاماتی که در ارتباط با علل متروک شدن استقرارها و مراکز اوروکی و متعاقب آن افول مراکز آغازعیلامی عنوان شده است، اما تحلیل رایج همچنان به عامل خارجی و نفوذ یک فرهنگ جدید، مشخصاً فرهنگ کورا - ارس و بحران‌های سیاسی و اجتماعی ناشی از آن تأکید دارد که یا مستقیماً موجب متروک شدن استقرارهای اوروکی شده است (Palumbi, 2008: 153). نظیر آن‌چه که در توالی محوطه‌هایی مثل گودین روی داد (Danti et al., 2004: 597; Helwing, 2019: 26; Levin and Young, 1986: 40) و یا غیرمستقیم به افول مراکز مثل شوش (دوره III) و ملیان (دوره بانس جدید) منجر شد. شواهد مؤید آن است که دوره شوش III در حدود ۲۹۰۰-۲۸۰۰ پ.م دچار فروپاشی شد و دوره آغازعیلامی تنها با چند استثناء، در برخی مراکز و محوطه‌ها (ملیان، سفالین و قلی‌درویش) تا مدت زمان طولانی‌تری تداوم یافت (Alizadeh et al., 2013: 157). در دشت شوشان پس از فروپاشی دوره آغازعیلامی، احتمالاً فقط در تپه سنجر، آن هم حدود یک یا دو سده، استقرار همچنان تداوم داشته است (عبدی، ۱۳۷۸: ۶۶). اما به دلیل نبود تاریخ مطلق برای توالی کامل تپه سنجر، قطعیتی وجود ندارد که واقعاً آغازعیلامی سنجر پس از فروپاشی شوش III حدود یک یا دو سده ادامه یافته باشد. اما در محوطه قلی‌درویش تاریخ حد انتهایی این دوره (مرحله III) نشان می‌دهد دوره آغازعیلامی دست‌کم تا ۲۸۰۰-۲۷۰۰ پ.م تداوم

آغازعیلامی دشت قم معرف حضور مستقیم مردمان دشت خوزستان است با تردید روبه‌رو است و بیشتر این احتمال مطرح است که «بومیان» دشت قم در دوره II، با اخذ سازوکار اداری – تجاری آغازعیلامی حدود ۳ تا ۴ قرن در مکانیسم بازرگانی دشت خوزستان و فلات مرکزی ایفای نقش نموده (Alizadeh 159-164: 2013, *et al.*) و سپس به دلایلی (شاید تحت تأثیر توسعه و گسترش فرهنگ کورا – ارس در دوره IIIA)، تداوم فعالیت تشکیلات اداری و بازرگانی آغازعیلامی متوقف شده و جامعه بومی مستقر در محوطه قلی درویش (و دشت قم) در دوره IIIA با اخذ برخی عناصر و شاخصه‌های فرهنگی کورا – ارس، به حیات خود در طول دوره‌های IIIA و IIB3-1 ادامه داده است.

در صورت پذیرش این فرض، هنوز سؤال و چالش اصلی این است که آیا توالی بدون گسست گاه‌شناختی و لایه‌نگاری بین دوره‌های II و IIIA، با توالی بدون گسست فرهنگی نیز همراه است یا خیر. به تعبیر دیگر آیا گذار از زمینه آغازعیلامی به زمینه کورا – ارس، به شکل رادیکال انجام شده و جامعه دوره IIIA الزاماً گروهی مهاجر از منطقه شمال غربی یا غرب ایران بوده‌اند؟ بر اساس سنت‌های سفالی، دوره IIIA، معرف توسعه عناصری از یک فرهنگ جدید با منشأ و خاستگاه شمال غربی (عصر مفرغ قدیم I یانیق / ETC/ ماوراء قفقاز قدیم یا کورا – ارس) در کنار و همراه با عناصری از فرهنگ بومی است. در وضعیت فعلی این احتمال قوی‌تر است که دوره IIIA در قلی درویش و تعداد دیگری از محوطه‌های عصر مفرغ، مشخصاً در ناحیه پست بیابانی دشت قم، بیشتر معرف یک دوره از ارتباط و تعامل فرهنگی، مشارکت و همزیستی و تأثیرات متقابل بین فرهنگ بومی دشت قم و گروه‌های ETC ساکن در دیگر مناطق، مثل زاگرس مرکزی (گودین IV) و به احتمال قوی‌تر، با گروه‌های مهاجر و تازه‌واردی است که در ناحیه مرتفع و کوهستانی جنوب دشت قم وارد و مستقر شده و گورستان‌هایی مثل خاوه، گوئل و کفترخون نشانگر حضور مستقیم و توسعه این گروه‌های مهاجر در منطقه کوهستانی جنوب دشت قم است. با توجه به نتایج رادیوکربن قبور خاوه و همچنین مطالعه مقایسه‌ای مواد فرهنگی این گورستان، گروه‌های مهاجر ETC در حدود ۲۸۰۰ پ.م در مناطق مرتفع جنوب دشت قم مستقر شده و با جوامع و مراکز استقراری مناطق پست دشت، به‌ویژه مرکز اصلی این دوره یعنی محوطه قلی درویش، تعاملات و ارتباطات متقابلی را برقرار کرده‌اند. با این وصف شاید بتوان چهره و ترکیب

سینی‌های سفالی، سفال نخودی منقوش و خاکستری و سیاه فازهای قدیمی‌تر دوره II همچنان در این مرحله نیز با کمیت پایین‌تر، تداوم دارد. در مقابل آن، وجود قطعات سفال سنت ETC (خاکستری سیاه و قهوه‌ای قرمز صیقلی و براق دست‌ساز و خشن) و همچنین تشابه پلان معماری مدور مرحله III با سبک معماری مدور فرهنگ کورا – ارس، از جمله شواهدی است که فرض احتمالی برهم‌کنش فرهنگی و زمانی بین آخرین فاز استقراری دوره آغازعیلامی قلی درویش با برخی عناصر فرهنگی کورا – ارس را مطرح می‌کند (Alizadeh *et al.*, 157: 2013). اگرچه سازه‌های مدور خشتی فاز III قلی درویش صرفاً کاربری انبارهای ذخیره داشته‌اند اما در فرهنگ کورا – ارس، پلان مدور در معماری منازل مسکونی به کار رفته است و معماری و اجزاء و عناصر مرتبط با آن (به‌ویژه اجاق‌های متحرک و ثابت) در این فرهنگ بخش مهمی از هویت اجتماعی – آئینی و اقتصادی جوامع کورا – ارس به‌شمار می‌رود (Dyson, 1969: 15-17; Sagona, 2018: 249; Rothman, 2015: 9191; Burney, 1994: 50-55). در عین حال، کاربرد پلان مدور در تکنیک‌های معماری بومی پیش‌ازتاریخ حوزه فلات مرکزی دست کم از دوره فلات قدیم B پیشینه دارد (مجیدزاده، ۱۳۸۹: ۳۵۰).

در هر حال، وضعیت کمابیش مشابه با دشت قم، در الگوهای توالی استقراری جوامع ماوراء قفقاز قدیم در برخی مناطق دیگر مثل فرات میانی و شمالی نیز مشاهده می‌شود. تداوم سفال منقوش در مجموعه سفال‌های قرمز و سیاه صیقلی داغدار (RBBW) فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم این منطقه، حدود ۲۷۵۰ پ.م (عصر مفرغ قدیم II – EBII)، به‌عنوان یک پدیده جدید و نشانگر یک فرآیند تعامل فرهنگی بین مناطق میانی و شمالی دره فرات تعبیر شده است (Marro, 2018: 11; 1997: 102). از سوی دیگر، توالی بدون گسست لایه‌نگاری در قلی درویش فقط محدود به پایان دوره II و آغاز دوره IIIA نیست بلکه همین وضعیت در حدفاصل پایان دوره IIIA و آغاز دوره IIB (پایان مفرغ قدیم II و آغاز مفرغ میانی) هم قابل مشاهده است. در مجموع اگرچه هنوز شناخت ما از مکانیسم‌ها و دینامیک‌های درونی استقرارهای ماوراء قفقاز قدیم در داخل مرزهای امروزی ایران اندک است (Maziar, 2015: 25)، اما مجموع مدارک در شرایط فعلی نشان می‌دهد حدود ۲۹۰۰–۲۷۰۰ پ.م سازوکار و مکانیسم اداری و تجاری فرهنگ آغازعیلامی در محوطه قلی درویش و دشت قم به پایان می‌رسد. این که فرهنگ

گودین تپه (دوره IV) در دشت کنگاور (Young, 1969: 11; Young and Levine, 1974: 10)، مناطق بیجار و میان‌دوآب، خوی و مرند (علیزاده و آذرنوش، ۱۳۸۲: ۱۲)، تپه پیسا و محوطه‌های دیگر در دشت‌های ملایر و همدان (نیکنامی و مترجم، ۱۳۸۹: ۶۴)، دشت کلیایی (Young, 2004: 654) تا نواحی غربی فلات مرکزی ایران (طلایی، ۱۳۷۴: ۸؛ علیزاده ۱۳۸۲: ۱۱؛ فاضلی و آجورلو؛ ۱۳۸۳: ۱۳۲) توسعه یافت. حضور این فرهنگ، در فلات ایران، توسط گروه‌های دامدار کوچ‌رو و آشنا به کشاورزی، به عنوان نفوذ فرهنگی و یک پدیده برون‌زا از منطقه قفقاز عنوان شده است (Danti et al., 2004: 586; Burney, 1994: 47).

پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد منظر و سیمای این فرهنگ در برخی جوامع در شمال غربی ایران مثل کول تپه، از نخستین و قدیمی‌ترین فاز کورا - ارس (KAI) بدون هیچ تأخیر و فاصله قابل توجهی با جنوب قفقاز (Palumbi, 2014: 255) و بدون هرگونه وقفه و گسست گاه‌شناختی و فرهنگی با اواخر مس‌وسنگ این منطقه ترسیم شده است (Abedi, 2014: 65-66). در همین رابطه گویا مدارک مشابهی دال بر عدم وجود گسست گاه‌شناختی، استقراری و فرهنگی از گیجلرتپه ارومیه به‌دست آمده است (خطیب‌شهیدی و عمرانی، ۱۳۸۵: ۹۰؛ Kiguradze, 2000: 323). از سوی دیگر برخی پژوهشگران، با تأکید بر وجود یکپارچگی و همگونی مواد فرهنگی کورا - ارس، همچنان توسعه فرهنگی ماوراء قفقاز را نتیجه یک مهاجرت قومی تلقی می‌کنند (Kiguradze and Sagona, 2003: 39). بر اساس شواهد موجود استقرارهای این فرهنگ در قفقاز جنوبی و برخی مناطق دیگر یک الگوی مشخصی را نشان می‌دهند. این استقرارها به ندرت در دشت‌ها و غالباً در مناطق مرتفع کوهستانی و یا بر فراز تپه‌هایی که پیش‌تر متروک شده‌اند شکل گرفته‌اند. برخلاف منطقه قفقاز جنوبی، در دشت کنگاور استقرارهای ماوراء قفقاز قدیم هم در دشت‌ها و هم مناطق مرتفع و کوهستانی که در ارتباط نزدیک با منابع آب هستند، شکل گرفته‌اند (Young, 2004: 656). بر همین اساس به‌نظر می‌رسد الگوی استقراری ماوراء قفقاز قدیم در دشت قم، کمابیش قابل قیاس با دشت کنگاور است. بقایای فرهنگی این دوره در منطقه قم، هم در نواحی مرتفع کوهستانی (گورستان‌های خاوه، گوئل و کفترخون) و هم در مناطق پست دشت (استقرارهای دوره IIIA قلی‌درویش، تپه گردالی، البرز ۱ و کاج ۲) شناسایی شده است. این نشان می‌دهد در منطقه قم،

فرهنگی منطقه قم (دشت و کوهستان) در عصر مفرغ قدیم II (دوره IIIA) را بطور نسبی این‌چنین ترسیم و پیشنهاد داد که بخش مرتفع و کوهستانی جنوب دشت قم احتمالاً نشانگر حضور مستقیم گروه‌ها و جوامع کوچ‌رو (یا نیمه کوچ‌رو) ماوراء قفقاز قدیم (کورا - ارس) با اقتصاد مبتنی بر گله‌داری است که با جوامع بومی مستقر در نواحی پست دشت، با اقتصاد روستائینشی مبتنی بر کشاورزی، در ارتباط و تعامل نزدیک و دوسویه‌ای بوده‌اند.

تحولات دشت قم در عصر مفرغ قدیم II / ETC

با توجه به مبحث پیشین، شواهد نشان می‌دهد کمابیش هم‌زمان با عصر مفرغ II، برخی عناصر شاخص فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم در دشت قم ظاهر می‌شود. فرهنگ موسوم به ماوراء قفقاز قدیم، ابتدا در اواسط هزاره چهارم پ.م در جنوب قفقاز شکل گرفت و حدوداً از ۲۹۰۰ پ.م به بعد در بخش‌های وسیعی از جنوب غربی آسیا گسترش یافت (Pamir, 2005: 67; Marro, 1997: 170; Sagona, 2000: 351; Palumbi and Chataigner, 2014: 250). حوزه جغرافیایی توسعه این فرهنگ از جنوب روسیه و قفقاز تا شمال میان‌رودان و آسیای صغیر و منطقه لوانت (شمال سوریه و فلسطین) تا شمال غربی، غرب و فلات مرکزی ایران شناسایی شده است (Batiuk, 2005: 22; Ajorloo, 2012: 263; Kushnareva, 1997: 44).

برای مراحل شکل‌گیری و آغاز فرهنگ کورا - ارس در منطقه قفقاز، تاریخ ۳۷۰۰-۳۶۰۰ پ.م (Smith, 2005: 257) و برای پایان آن تاریخ تقریبی ۲۰۰۰ پ.م (محمدی، ۱۳۹۱: ۸۱) عنوان شده است. قدمت فرهنگ کورا - ارس، بر اساس شاخصه‌های متمایز آن (سفال و معماری) در سرزمین منشاء و خاستگاه آن (ماوراء قفقاز) به دوره مس‌وسنگ متأخر، اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم پ.م (Marro, 2018: 4; Wilkinson et al., 2012: 20) تقریباً هم‌زمان با دوره اوروک میانه در میان‌رودان تعلق دارد (Kavtaradze, 2014: 18).

در اواخر دوره مس‌وسنگ، این فرهنگ به‌سرعت در مناطق مرتفع کوهستانی آناتولی شرقی و شمال غربی ایران توسعه یافت (Sagona, 2018: 216) و به‌ویژه در مناطق قفقاز و شرق آناتولی تا حدود ۱۷۵۰ پ.م ادامه داشته است (برنی و لانگ، ۱۳۸۶: ۸۰). این فرهنگ، سپس در اوایل هزاره سوم پ.م، در دیگر مناطق از جمله شمال غربی و غرب مرکزی ایران مثل

الگوی استقراری و نحوه پراکندگی و توزیع محوطه‌های مرتبط با فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم متناسب با چشم‌انداز طبیعی و شیوه تولید اقتصادی این جوامع است به این مفهوم که محوطه‌های استقراری با اقتصاد زراعی غالباً در بخش پست و بیابانی (مرکز و شمال دشت) و محوطه‌های گورستانی مربوط به جوامع کوچرو با معیشت متکی بر دامداری در بخش مرتفع و کوهستانی (جنوب و جنوب غربی دشت) شکل گرفته‌اند (شکل‌های ۱ و ۲).

شواهد نشان می‌دهد به‌جز در موارد محدود در خاستگاه جوامع کورا - ارس (جنوب قفقاز) در سایر مناطق، از جمله فلات ایران، همان‌طور که آغاز استقرار این جوامع، غالباً پس از یک دوره گسست و وقفه با دوره قبل همراه است، پایان این دوره (فرهنگ) نیز در بسیاری از محوطه‌ها از جمله یانیق، هفتوان، گیجلرتپه (در حوضه دریاچه ارومیه)، کهنه پاسگاه (در دره رود ارس)، نادر تپه، تپه زرنق، قلعه بن مازندران و گودین تپه کنگاور با متروک شدن استقرارها و رها شدن سکونت‌گاه‌های آن برای یک مدت زمان نامشخص همراه است. به تعبیر دیگر پایان ماوراء قفقاز قدیم نیز با یک وقفه و گسست گاه‌شناختی - استقراری و فرهنگی، با دوره بعد همراه است (Summers, 2013: 169; Rothman, 2011: 164; Maziar, 2010: 171). شواهد موجود مؤید آن است که هم در شمال غربی ایران، و هم آناتولی شرقی و جنوب قفقاز هم الگوهای استقراری و هم سنت‌های سفالی پس از فروپاشی فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم، در دوره مفرغ میانی، به‌طور کلی دچار دگرگونی می‌شود (Marro, 2018: 305). این دگرگونی‌ها در ابعاد وسیع و بنیادین شامل تغییر در شیوه تولید اقتصادی و ساختار اجتماعی، تغییر در الگوهای استقراری و جایگزینی جوامع متحرک گله‌دار به‌جای جوامع کشاورز مستقر در روستاها، ظهور شواهدی دال بر بروز نابرابری در ساختار اجتماعی، ظهور ساختار سیاسی نظامی‌گری، در سراسر منطقه گسترش می‌یابد (Smith, 2012: 679). علاوه بر شواهد لایه‌نگاری، از منظر سنت‌های سفالی نیز، به‌نظر می‌رسد فقط در آناتولی شرقی شاهد تداوم سنت‌های ETC از دوره مفرغ قدیم به مفرغ میانی و حتی تا اوایل هزاره دوم پ.م (آغاز مفرغ جدید) هستیم (Smith, 2012: 681). در قیاس و سنجش الگوهای توالی و تداوم عناصر فرهنگی ETC در شمال غربی ایران، شرق آناتولی و منطقه قفقاز با تحولات عصر مفرغ قدیم و میانی دشت قم، یک الگوی کاملاً متفاوت را نشان می‌دهد. در قلی‌درویش و دشت قم، نه در آغاز و نه پایان دوره IIIA هیچ وقفه و گسست گاه‌شناختی (و در مواردی شاید حتی

گسست فرهنگی) با دوره قبل (دوره II / آغازعیلامی) و بعد (دوره 1-III B3) وجود ندارد. علاوه بر توالی لایه‌نگاری، از منظر سنت‌های سفالی نیز در قلی‌درویش و دشت قم تداوم بدون گسست از دوره IIIA (مفرغ قدیم II) به III B3-1 (مفرغ میانی) مسجل است و این بیشتر مشابه با الگوی توالی ETC در شرق آناتولی است. بدین مفهوم که دوره مفرغ میانی محوطه قلی‌درویش (و دشت قم) معرف تداوم برخی عناصر فرهنگی دوره قبل یعنی دوره IIIA (سنت سفال سیاه و قهوه‌ای قرمز صیقلی داغدار خشن و دست‌ساز، ساخت سازه‌های خشتی با پلان مدور و با کاربری انباری / فضاهای کوچک ذخیره و سازه‌های حرارتی / اجاق) در همراهی و ترکیب با شاخصه‌های بومی (سفال خاکستری و سیاه معمولی، سفال نخودی منقوش و معماری راست‌گوشه) است.

شواهدی که تاکنون ارائه شده نشان می‌دهد که توسعه پدیده ماوراء قفقاز قدیم در حوزه فلات مرکزی، بیشتر محدود به بخش‌هایی از نیمه غربی این منطقه است. برخلاف کوهپایه‌های غربی زاگرس، به‌نظر می‌رسد علاوه بر موقعیت راهبردی و پتانسیل‌های طبیعی، احتمالاً یکی دیگر از دلایل وجود زمینه مناسب برای جذب و گسترش جوامع ماوراء قفقاز قدیم حوزه فلات مرکزی به‌ویژه دشت قم، نبود ساختارهای سیاسی/حکومتی قدرتمند در عصر مفرغ قدیم این منطقه بوده است. در وضعیت فعلی، محوطه قلی‌درویش احتمالاً تنها محوطه‌ای در فلات ایران و دیگر مناطق است که در حدود ۲۸۰۰-۲۷۰۰ پ.م شواهدی متقن از هر دو پدیده آغازعیلامی و ماوراء قفقاز قدیم را در کنار هم و در یک توالی بدون گسست گاه‌شناختی (دوره III و IIIA)، ارائه نموده و همچنین سنت سفال ETC را در یک بستر و زمینه از سنت‌های سفال محلی قرار می‌دهد (Alizadeh et al., 2013: 162). با توجه به حوزه گسترش ETC در فلات مرکزی، احتمالاً مسیر توسعه آن (ماوراء قفقاز قدیم III / مفرغ قدیم I یانیق، گودین IV)، از همان مسیر تاریخی - طبیعی است که شمال غربی را از کریدور تبریز، میانه، زنجان (عمرانی، ۱۳۸۳: ۱۶۹؛ طلائی، ۱۳۷۴: ۸) به دشت قزوین، ساوه و قم مرتبط می‌کرده است. آثار این دوره علاوه بر تپه‌شیزر (Fazeli et al., 2013: 121)، از محوطه ابراهیم‌آباد دشت قزوین (فاضلی و آجورلو، ۱۳۸۳: ۱۸۱) نیز شناسایی شده است. از سوی دیگر، این احتمال نیز وجود دارد که فرهنگ ETC از یانیق تپه به گودین و از طریق دشت کنگاور، نهاوند، ملایر، دشت سیلاخور و دشت اراک، به دشت توسعه

پیچیده شهری‌اند. نبود شواهد متقن دال بر وجود تمایزات و سلسله مراتب اجتماعی و اقتصادی در بین جوامع کورا - ارس (Kohl and Trifonov, 2017: 1580) از شاخصه‌های این جوامع در تمامی مناطق تحت نفوذ آنان است. در دشت قم، به جز محوطه وسیع قلی‌درویش، که هنوز ماهیت دقیق پدیده ماوراء قفقاز قدیم آن به طور دقیق روشن نیست، ابعاد و وسعت اندک سایر استقرارهای شناخته‌شده این فرهنگ، هم در ناحیه پست بیابانی و هم نواحی مرتفع کوهستانی جنوب دشت، به طور میانگین یک هکتار است و این نشان می‌دهد جوامع این دوره غالباً گروه‌های کوچکی با معیشت دامداری و کوچروی (در ارتفاعات) و اقتصاد زراعی (در ناحیه دشت) بودند. در عین حال، چنانچه بپذیریم کمیت و کیفیت و نوع اشیای تدفینی، می‌تواند نشانگر جایگاه اجتماعی و اقتصادی، تمایزات و سلسله مراتب اجتماعی باشد، در گورستان خاوه به دلیل آن که تفاوت محسوس در میزان و تعداد، نوع و ترکیب‌بندی و کیفیت اشیای قبور دیده نمی‌شود، احتمالاً می‌تواند به یک جامعه بدون تمایزات، امتیازات و سطوح اقتصادی و اجتماعی اشاره نماید.

۲. مفهوم جنگ عنصری نیست که بتوان در مدارک به‌دست آمده از اکثر جوامع کورا - ارسی تشخیص داد (Sagona, 2018: 242) و فقدان شواهد متقن دال بر ساختار نظامی‌گری، بروز جنگ و اعمال خشونت با یکدیگر و بین این جوامع و مردمان بومی در مراحل توسعه و استقرار ETC، از شاخصه‌های قابل تمییم این پدیده است. در گورستان خاوه نیز به رغم غنای نسبی اشیاء و داده‌های قبور، مجموع آلات جنگی که تاکنون شناسایی شده است کمیت اندکی دارد و محدود به یک عدد خنجر و یک سربیکان کوچک مفرغی است.

۳. اگرچه شواهدی دال بر وجود فن‌آوری فلزگری در سطوح تخصصی، اما در مقیاس تولیدی اندک، در خاستگاه فرهنگ ETC در منطقه قفقاز جنوبی، (Edens, 1995: 54) و به‌خصوص در مراحل II و III این فرهنگ (Kavtaradze, 2004: 5) در دست است، اما در مجموع به جز در موارد محدود، مثل فاز گودین IV1 و استقرار ماوراء قفقاز قدیم کهنه‌شهر (Rothman, 2011: 175) هیچ مدرکی دال بر تولیدات صنعتی تخصصی فراخانگی در بین جوامع ETC مشاهده نشده است (Summers, 2014: 165). بر پایه شواهد موجود، کاربرد گسترده تولیدات مس آرسنیک‌دار (آلیاژ مفرغ بر پایه آرسنیک) در بین جوامع ماوراء قفقاز قدیم، هم در داخل و هم خارج از فلات ایران، رواج زیادی داشته است (Sagona, 2018: 261).

یافته است. مدارک به‌دست آمده از تپه پیسا همدان (مترجم، ۱۳۹۰: ۱۴۰؛ Mohamadifar and Motarjem, 2015: 1) و دوره VII تپه گوراب در دشت ملایر نیز معرف شاخصه‌های عصر مفرغ قدیم II یانینی یا گودین IV است (خاکسار و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۲). همچنین، توسعه سنت سفال ETC در دشت اراک، یعنی نزدیک‌ترین منطقه در مسیر غربی به دشت قم، از تپه سرسختی سازند گزارش شده است (عرب و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۷ و ۳۲). تراکم و تجمع محوطه‌های این دوره با یک الگوی گسترش خطی از جنوب آذربایجان به سمت دره‌های مهاباد، بوکان، شاهین‌دژ، دشت ززینه اوباتو، بیجار، قره و سپس دشت‌های همدان، ملایر و نهاوند و کنگاور این احتمال را مطرح می‌کند که مسیر توسعه و گسترش گروه‌های موسوم به یانینی به دشت‌های مرتفع شرق زاگرس مرکزی از این مسیر بوده است (مترجم، ۱۳۹۰: ۱۴۲). در هر صورت مسیر گسترش ETC در شرق باستان، منطقی می‌تواند همان مسیره‌ها، گذرگاه‌های طبیعی - تاریخی باشند که از دوره‌های پیش از عصر مفرغ نیز مسیر نقل و انتقال، جابه‌جایی، مهاجرت، تهاجم و تبادلات تجاری به‌شمار می‌آمده است (Omri et al., 2012: 14; Matthews and Fazeli, 2022: 253; Young, 2004: 658). توسعه فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم در دشت قم، از نظر بازه زمانی و براساس نتایج تاریخ‌گذاری مطلق تدفین‌های این دوره در گورستان خاوه به مرحله سوم این فرهنگ (KAIII) یعنی ۲۸۰۰-۲۷۰۰ تا ۲۴۰۰-۲۲۰۰ پ.م تعلق دارد؛ یعنی همان موجی که در اواخر این دوره در بخش‌هایی از فلات مرکزی وارد می‌شود (Fazeli et al., 2013: 121). در مجموع شواهد این فرهنگ هم در گورستان خاوه و هم در بقایای آن در قلی‌درویش، با عناصر فرهنگ بومی همراه است. فرهنگ بومی که در دوره I-III B3 یعنی دوره مفرغ میانی از حدود ۲۴۰۰ تا حدود ۲۰۰۰-۱۹۰۰ پ.م نیز تداوم دارد. به‌رغم حوزه جغرافیایی - فرهنگی وسیع و متنوع پدیده ماوراء قفقاز قدیم، به‌نظر می‌رسد بر اساس سطوح اشتراک، و تشابهاتی که در مناطق مختلف فلات ایران از جمله دشت قم دیده می‌شود، می‌توان یک تصویر نسبی و کمابیش قابل تعمیم از ماهیت و عناصر هویتی پدیده ماوراء قفقاز قدیم به شرح زیر ارائه نمود.

۱. به‌جز در موارد معدود ساختار اجتماعی ماوراء قفقاز قدیم در فلات ایران غالباً معرف جوامع روستایی ساده، کوچک و پراکنده با اقتصاد متکی بر زراعت و دامداری و در برخی مناطق، جوامع کوچنده و شبانان دامدار، بدون شواهدی دال بر وجود جوامع

اشیای فلزی تزئینی از جنس مفرغ و نقره) با فرم‌های تکرار شونده و مشابه و قابل قیاس با سایر مناطق در داخل و خارج فلات ایران از قبور ETC خواه شناسایی شده است.

۸. فرضیه «فشار و کشش» (Rothman, 2015: 9122-23) رویکردی است که بر مبنای آن مهاجرت‌های وسیع و پی‌درپی گروه‌های ETC از منطقه قفقاز و گسترش آنان در یک چشم‌انداز وسیع و متنوع جغرافیایی و فرهنگی را نتیجه فشارهای ناشی از محدودیت‌ها و تنش‌های سیاسی، اجتماعی، اقلیمی و زیست‌محیطی، افزایش جمعیت و کمبود منابع و متقابلاً جذب و استقرار این جوامع در مناطق مستعدتری که از پتانسیل‌های لازم جهت تداوم حیات اجتماعی و اقتصادی برخوردارند (کشش و جذب)، می‌داند. اگرچه فرضیه مهاجرت جوامع کورا - ارس از جنوب قفقاز به شمال غربی ایران (و احتمالاً زاگرس مرکزی و غرب حوزه فلات مرکزی ایران) با ابهامات و چالش‌هایی روبه‌رو است اما باید تأکید شود «کورا - ارس ایرانی»، یک کپی ساده از بسته فرهنگی کورا - ارس قفقاز نیست. خصوصیات محلی در سنت‌های سفالی کورا - ارس در ایران، به‌ویژه تکنیک‌های تزئینی و رواج بیشتر تولید و کاربرد سفال گونه سیاه صیقلی و براق نسبت به گونه قرمز صیقلی براق از شاخصه‌های سفال ETC در فلات ایران است. این شاخصه‌ها نشان می‌دهند سنت کورا - ارس در ایران از فرآیندهای سازگاری و تطبیق، تغییر و دگرگونی و جزئیات و پیچیدگی عبور کرده و در تطابق با سلاقی و فن‌آوری‌های بومی و محلی شکل گرفته است (Palumbi, 2014: 255).

۹. علل و محرکه‌های توسعه سریع و وسیع و مسئله تداوم یا ناپیوستگی بین اواخر مس‌وسنگ و اوایل عصر مفرغ نه تنها در شمال غربی ایران، که در سایر نواحی تحت نفوذ پدیده کورا - ارس همچنان به‌عنوان یک سؤال مطرح است (Maziar, 2015: 25-26). در برخی مناطق فلات ایران مثل گودین، الگوی انتقال از گودین V (با شاخصه‌های فرهنگ اوروک IV) به گودین IVB (با عناصر معماری و سنت سفال‌های شاخص کورا - ارس)، بستر و زمینه توسعه و رشد، احتمالاً به شکل یک تحول مستقیم از اوروک به کورا - ارس روی داده است (Palumbi, 2014: 255). البته این جایگزینی فرهنگی بنیادین و رادیکال در صورتی است که گسست حدوداً ۲۵۰ ساله بین پایان گودین V و آغاز گودین IV (پرو و دلفوس، ۱۳۷۶: ۱۷؛ طلایی، ۱۳۸۷: ۷) را نپذیریم. همین وضعیت در منطقه فرات علیا (ارسلان تپه) نیز قابل مشاهده است. اما شواهد نشان

۴. شواهد کافی دال بر تولیدات تخصصی فرآورده‌های دامی از اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پ.م توسط جوامع ETC در سرزمین‌های مرتفع فلات ایران و آناتولی، وجود دارد که مکانیسم تبادلات آن از عوامل مهم تعامل، برقراری ارتباط و تاثیرات متقابل بین این جوامع و مناطق تحت نفوذ اوروک - آغازعیلامی بوده است (Palumbi, 2014: 255; Porter, 2012: 24; Zeder, 1988: 21). در گورستان خواه نیز مجموعه اشیا فلزی، هم از نظر کمیت و هم تنوع (مفرغ، مس و نقره) و کیفیت، به‌وضوح نشانگر سطح پیشرفته فلزگری است. اما این که اشیا فلزی گورستان خواه، نشانگر تولید تخصصی توسط جامعه ETC خواه است یا در روند تبادلات تجاری از دیگر مناطق تأمین شده‌اند، نیازمند انجام مطالعات تکمیلی است. ۵. کاربرد یک سنت سفال دست‌ساز و خشن به رنگ سیاه و قرمز - قهوه‌ای صیقلی داغدار (Kiguradze and Sagona, 2003: 98) با تزئین نقش‌کنده (Burney, 1994: 47; Burney, 1972: 118) و برجسته (خاکسار و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۹) و سطح تکنولوژی ساخت غیرپیشرفته از شاخصه‌های ETC در تمامی گستره جغرافیایی توسعه این پدیده است. این وضعیت در گورستان خواه (برخلاف قلی‌درویش IIIA) نیز مشهود است. سنت شاخص سفال کورا - ارس در بعضی مناطق (مثل شمال غربی ایران) به یک سبک غالب و سنت سفال آن منطقه تبدیل شد اما در برخی مناطق دیگر (مثل دره فرات علیا و دشت قم) سفال شاخص این فرهنگ در کنار سنت‌های سفال منطقه‌ای تداوم یافت (Batiuk and Rothman, 2007: 8). «تنوع و منطقه‌گرایی» از شاخصه‌های سنت سفال این فرهنگ است (Isikli, 2015: 55). یعنی در عین وجود یک وحدت ناگسستگی در مواد فرهنگی، تأثیر شاخصه‌های منطقه‌ای مجزا قابل مشاهده است (Sagona, 2018: 213).

۶. کاربرد پلان مدور و راست‌گوشه در معماری مسکونی، کاربرد نوعی اجاق استاندارد قابل حمل یا ثابت و عملکرد فضاهای معماری با ماهیت توأمان مسکونی، اقتصادی و آئینی از دیگر شاخصه‌های مشترک و تعمیم‌یافته ETC هم در داخل و هم خارج از فلات ایران است (Wilkinson, 2014: 219; Rothman, 2015: 9191; Sagona, 2018: 249).

۷. یکی از ویژگی‌های بارز مجموعه فرهنگی کورا - ارس، شاخصه تکرار شونده آن است (Sagona, 2018: 213-214). در دشت قم، در گورستان خواه این شاخصه به‌وضوح قابل مشاهده است. مجموعه ظروف سفالی دست‌ساز (و همچنین

می‌دهد الگوی گودین تپه و ارسال تپه، به‌ویژه از منظر توالی گاه‌شناختی، به‌طور کامل قابل انطباق و تعمیم به روند تحولات این دوره در برخی مناطق، به‌ویژه دشت قم و محوطه قلی‌درویش نیست. همان‌طور که پیش‌تر عنوان شد در توالی لایه‌نگاری و گاه‌شناختی محوطه قلی‌درویش، بین آخرین فاز استقرار دوره آغازعیلامی (فاز III) و آغاز دوره IIIA (با عناصر فرهنگی پدیده کورا - ارس) نه تنها هیچ گسست گاه‌شناختی وجود ندارد بلکه به نظر می‌رسد در مراحل پایانی دوره آغازعیلامی قلی‌درویش (فاز III) یعنی حدود ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰ پ.م، سطوحی از تعامل و ارتباط با فرهنگ کورا - ارس وجود داشته است (Alizadeh *et al.*, 2013: 159-164). این سطح از ارتباطات در دوره IIIA رشد مشهودی یافته و متعاقباً در دوره IIIB3-1 (مفرغ میانی) نیز کمابیش تداوم دارد.

باتوجه به موارد عنوان شده به نظر می‌رسد محوطه‌هایی مثل ارسال تپه لایه VIB1 (دره فرات علیا، آناطولی)، گودین تپه، لایه IVB (زاگرس مرکزی) و قلی‌درویش، لایه‌های III و IIIA (فلات مرکزی) براساس همپوشانی زمانی، همراهی و ترکیب مواد فرهنگی دوره اوروک جدید با کورا - ارس (در ارسال تپه و گودین) و آغازعیلامی با کورا - ارس (در قلی‌درویش)، الزاماً نه یک جامعه خارجی و مهاجر بلکه احتمالاً یک جامعه محلی و بازمانده مستقیم و بی‌واسطه دوره اوروک و آغازعیلامی بوده‌اند که سنت‌های اقتصادی و اجتماعی آنان، با ترکیبی از سنت‌های محلی و عناصر و مواد فرهنگی جدید، از متغیر و ناهمگن تا مشابه و همگن (Palumbi, 2014: 156-204; Wilkinson, 2014: 255)، یک الگوی محلی شده از پدیده کورا - ارس را ایجاد و تداوم بخشیده‌اند. با این وصف سطح وسیع گسترش پدیده کورا - ارس، لزوماً و نه تنها بر اثر مهاجرت، بلکه با فاکتورهای دیگری مثل اقتباس، انتقال ایده‌ها، تلفیق و درهم آمیختن و چندین مفهوم دیگر، با حرکت و جنبش از موطن اصلی به سمت خارج قابل تفسیر است. در عین حال برای افول سنت کورا - ارس نیز تکه تکه شدن تدریجی در سرزمین‌های متنوع و وسیع، فرضیه قابل تأملی است. برای پایان فرهنگ کورا - ارس در خاستگاه (جنوب قفقاز) و مناطق همجوار آن و آغاز دوره مفرغ میانی در همان مناطق، تاریخ نیمه دوم هزاره سوم پ.م (Sagona, 2018: 226; Palumbi, 2008: 201) و برای شمال غربی ایران، تاریخ‌های جدیدتری (۲۰۰۰ و ۱۸۰۰ تا ۱۶۰۰ پ.م) عنوان شده است؛ اگرچه مدارک باستان‌شناسی آن گونه که باید از این تاریخ‌ها حمایت نمی‌کند

(Palumbi and Chataigner, 2014: 257). از نشانه‌های افول و پایان فرهنگ کورا - ارس، به‌ویژه در خاستگاه آن و مناطق شمال غربی فلات ایران، متروک شدن استقرارهای روستایی ETC و ظهور «فرهنگ کورگان قدیم، تریالتی و مارتکویی» با عناصر جدیدی مثل پیشرفت فلزگری و اخذ الگوی تدفینی گورته‌ای عنوان شده که معرف فرهنگ‌های دوره مفرغ میانی هستند (Sagona, 2018: 226). در جنوب قفقاز نیز تقریباً در همین بازه زمانی (نیمه دوم هزاره سوم پ.م) فرهنگ‌های دوره مفرغ میانی (مارتکویی / بدنی) جایگزین فرهنگ کورا - ارس می‌شوند (Palumbi, 2008: 201; Palumbi and Chataigner, 2014: 257). اما در دشت قم / قلی‌درویش، نه تنها پایان دوره IIIA با افول و ناپدید شدن عناصر ETC همراه نیست بلکه توالی لایه‌نگاری و گاه‌شناختی (بر اساس تاریخ‌های رادیوکربن) هیچ گسستی را در پایان دوره IIIA و آغاز دوره IIIB3-1 (مفرغ میانی) نشان نمی‌دهد و در عین حال تمامی شواهد دال بر تداوم برخی عناصر فرهنگی (به‌ویژه سنت‌های سفالی) دوره IIIA در دوره IIIB3-1 در کنار و همراه با عناصر و شاخصه‌های دوره مفرغ میانی قلی‌درویش است. اصولاً در توالی محوطه قلی‌درویش و دشت قم، تداوم و استمرار، توأم با تشابه عناصر فرهنگی در یک زمینه از فرهنگ بومی از شاخصه‌های دوره مفرغ میانی (IIIB3-1) است.

۱۰. تنوع در سنت‌های تدفینی، در عین اشتراک و تشابه در عناصر هویتی، از ویژگی‌های فرهنگی ETC در محدوده توسعه آن است. به تعبیر دیگر همواره می‌توان یک سطح قابل توجه از تنوع منطقه‌ای را در زیر پوسته فرهنگی یکنواخت و مشابه و فراگیر جوامع ماوراء قفقاز قدیم مشاهده نمود (Palumbi and Chataigner, 2014: 253). وجود یک چنین سطحی از اشتراکات و پیوندها در ساختار اجتماعی - اقتصادی جوامع ETC نشان‌دهنده پیوندهای عمیق خویشاوندی در یک گستره وسیع و متنوع جغرافیایی عنوان شده است.

براساس مدارک موجود، گویا تاکنون به‌جز گورستان خاوه، اطلاعاتی در رابطه با سنت تدفین در فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم در داخل فلات ایران ارائه نشده است. این محدودیت به‌شکل اجتناب ناپذیر، مطالعات مقایسه‌ای سنت تدفینی گورستان خاوه را به سمت گورستان‌های شناخته شده جوامع ETC در خارج از فلات ایران از جمله ارسال تپه در فرات علیا سوق می‌دهد. اما تدفین‌های گروهی ارسال تپه اصولاً هم از منظر شکل و ساختار و هم ماهیت و محتوا، در تضاد کامل با دیگر گورهای

برای افول سنت کورا - ارس نیز تکه تکه شدن تدریجی در سرزمین‌های متنوع و وسیع، فرضیه قابل تأملی است. برای پایان فرهنگ کورا - ارس در خاستگاه (جنوب قفقاز) و مناطق همجوار آن و آغاز دوره مفرغ میانی در همان مناطق، تاریخ نیمه دوم هزاره سوم پ.م (Sagona, 2018: 226; Palumbi, 2008: 201) و برای شمال غربی ایران، تاریخ‌های جدیدتری (۲۰۰۰ و ۱۸۰۰ تا ۱۶۰۰ پ.م) عنوان شده است؛ اگرچه مدارک باستان‌شناسی آن گونه که باید از این تاریخ‌ها حمایت نمی‌کند

مالکیت ارضی است. شاید یک چنین نگرشی، هم از سوی بومیان منطقه (اعلام و اثبات حق مالکیت) و هم (احتمالاً) مهاجران تازه‌وارد (ایجاد حق مالکیت) یکی از دلایل دفن مردگان در طول چند قرن و با سنت‌های مختلف بوده است.

۱۲. دو الگوی اجتماعی - اقتصادی شناخته‌شده و فراگیر در فرهنگ ETC، جوامع متحرک با اقتصاد مبتنی بر دامداری و کوچروی و جوامع مستقر روستانشین با معیشت مبتنی بر زراعت است. در مراحل آغازین توسعه ETC، گسترش این پدیده غالباً در مناطق کوهستانی است که به شکل یک قوس از لوانت تا زاگرس را دربر می‌گیرد (Marro, 2018: 5). جوامع کورا - ارس مناطقی را جهت استقرار انتخاب کرده‌اند که از پتانسیل لازم برای اقتصاد ترکیبی کشاورزی - دامداری برخوردار باشد (Sagona, 2018: 218). اگرچه شیوه تولید اقتصادی این فرهنگ بر معیشت کشاورزی - دامپروری در مناطق کوهستانی، دشت‌ها و حاشیه رودخانه‌ها استوار است (نیکنامی و مترجم، ۱۳۹۰: ۳۵؛ Kohl, 2009: 250; Kushnareva, 1997: 183; Edens, 1995: 54; Smith, 2005: 258) اما دست‌کم بخش مهمی از جوامع ماوراء قفقاز قدیم کاملاً، یا به میزان بسیار زیاد، به شیوه تولید مبتنی بر محصولات دامی و با سطوح مختلف کوچروی (کوچ دائم و منظم طولانی در طول سال، نیمه کوچروی و کوچ فصلی و موقت) و در درجه بعد، به شیوه تولید کشاورزی - دامداری وابسته بوده‌اند (Wilkinson, 2014: 206).

به رغم ماهیت گورستانی محوطه خاوه، اما فاکتورهایی مثل فرم، ابعاد و کاربری ظروف سفالی در کنار مؤلفه‌هایی مثل ظرفیت‌ها و چشم‌انداز طبیعی منطقه، عواملی هستند دال بر این که گورخفتگان خاوه، به یک جامعه متحرک و دامدار تعلق دارند. ابعاد کوچک (و به ندرت متوسط) و قابل حمل ظروف سفالی گورستان خاوه و وجود دو سوراخ زیر لبه اکثر ظروف جهت آویزان کردن هنگام حمل و نقل، تأکید بر فرم دسته‌های موسوم به «نخجوانی» (Greenberg, 2007: 262-264) با فرم نزدیک به مدور و بیشترین سطح اتصال به بدنه جهت افزایش استحکام در حین نقل و انتقال، ساخت ظروف با گردن باریک، ظروف با لبه برگشته و کاربرد تزئین برجسته نواری شکل روی گردن ظروف که مستعد بستن ریسمان جهت آویزان کردن و اتصال آن‌ها برای حمل و نقل توسط چهارپایان است، تماماً نشانگر یک جامعه متحرک و کوچنده است. فرم‌ها و تزئینات مشابه و یکسان با گورستان خاوه در اکثر محوطه‌های ETC به

جمعی محوطه‌های ماوراء قفقاز قدیم / ETC در دیگر مناطق است (Smith, 2012: 678; Palumbi and Chataigner, 2014: 249). ارسال تپه اگرچه همواره در مطالعه پدیده ETC مطرح می‌شود اما مواد فرهنگی این محوطه اصولاً پیش و بیش از آن که معرف ماهیت و عناصر هویتی فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم باشد، به فرهنگ و سنت بومی - منطقه‌ای تعلق دارد. در خارج از فلات ایران، شواهد و مدارک مرتبط با سنت‌های تدفینی ETC از جنوب قفقاز (Lyonnet, 1995: 54; Edens, 2000: 301) و از شرق آناتولی (Sagona, 2004: 480) نشانگر وجود چندین شیوه دفن از جمله دفن در گودال (چاله تدفینی) و دفن در قبور سنگی به شیوه صندوقی (یعنی قبور با معماری چهارچینه سنگی) با غنا و کمیت متوسط است. در سنت تدفینی ETC، به‌جز در موارد معدود غالباً گورستان‌ها در خارج بافت استقرار، اما در مجاورت آن‌ها قرار دارند (Sagona, 2018: 243). تنوع و تمایز شاخصه‌های منطقه‌ای، در عین تشابه و اشتراک در عناصر بنیادی از شاخصه‌های سنت تدفینی ETC است (Sagona, 2018: 266).

۱۱. در رابطه با هویت قومی جوامع و گروه‌های کورا - ارس دو فرضیه قابل طرح است. یکی «هویت قومی مشترک» براساس سنت سفالی، عناصر معماری و به‌ویژه نمادهای مشترک در بین جوامع کورا - ارس است (Rothman, 2015: 253) و فرض دوم، به وجود عناصر مشخصه چندقومیتی با تأکید بر الگوی تنوع شیوه‌های دفن در این فرهنگ اشاره دارد (Sagona, 2018: 215). تنوع در شیوه‌های دفن در گورستان یوسف‌خان خاوه (تنوع در معماری قبور) شاید معرف شاخصه چندقومیتی ETC است. براساس نتایج تاریخ‌های رادیوکربن قبور خاوه و همچنین مطالعه گونه‌شناسی مقایسه‌ای ظروف سفالی، تدفین در این گورستان، در یک بازه زمانی بین سه تا چهار سده (از حدود ۲۸۰۰ تا ۲۴۰۰ پ.م) انجام شده است. این که گورستان یوسف‌خان خاوه، شاید گورستان مشترک جوامع بومی و کورا - ارسی‌ها بوده یا نه مستلزم تداوم کاوش و اخذ مدارک عینی است. اما مصادیق زیادی وجود دارد دال بر این که در اکثر دوره‌ها در فلات ایران، احتمالاً بنا بر یک باور سنتی - آئینی، گورستان‌ها طی دوره‌های طولانی (قرن‌ها و حتی هزاره‌ها) توسط مردمان و فرهنگ‌های گوناگون حفظ شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند. شاید براساس یک سنت دیرپا، محل گورستان، به نوعی دارای حرمت بوده است. از سوی دیگر، اصولاً دفن مردگان، نشانه و سندی دال بر حس تعلق به سرزمین و اثبات

الگوی مکان‌گزینی استقرارهای ETC نشان می‌دهد در مناطق دشت، استقرارها غالباً دائم و اکثراً با توالی طولانی‌تری در حاشیه رودخانه‌های اصلی شکل می‌گیرند و در دشتهایی که احتمال طغیان‌های نامنظم رودخانه‌ها وجود دارد، استقرارها یا در حاشیه شعبات فرعی جریان‌های اصلی و یا در تراس‌های بالاتر از بستر رودخانه‌ها شکل می‌گیرند. احتمالاً ابعاد کوچک اکثر محوطه‌های این دوره و توسعه نسبتاً سریع آن در یک محدوده وسیع و متنوع جغرافیایی نشانگر آن است که از منظر گاه‌شناختی، بازه زمانی حضور این فرهنگ طولانی نیست (Palumbi and Chataigner, 2014: 250). الگوهای اسکان جوامع ETC در مناطق یاد شده، تشابه نزدیکی با موقعیت و مکان‌گزینی استقرارهای این دوره در هر دو چشم‌انداز طبیعی دشت قم (ناحیه پست بیابانی و ناحیه مرتفع کوهستانی) دارد. موقعیت گورستان خاوه در تراس مرتفع حاشیه شرقی رودخانه خاوه - فردو قرار دارد و منطقاً بقایای احتمالی استقرار فصلی مرتبط با گورستان خاوه نیز می‌بایست بر روی تراس‌های مرتفع حاشیه رودخانه فردو-خاوه و شعبات آن، قرار داشته باشد. در مناطق کوهستانی، الگوی استقرار موقت، فصلی، تک دوره‌ای و با توالی کوتاه‌تر و کمتر و در نزدیکی منابع آب (روان‌آب‌ها و چشمه‌های دائمی) شکل گرفته‌اند. این یک الگوی متناسب و سازگار با پتانسیل‌ها و محدودیت‌های زیست‌محیطی است. همان‌الگویی که بخش مهمی از جوامع و گروه‌های کورا - ارس را به دامداران متحرک سرزمین‌های مرتفع توصیف کرده‌اند (Marro, 2011: 294). جوامعی که با اقتصاد معیشتی، سازمان و راهبرد مختلف، قابل انعطاف و انطباق با زیست‌محیط، به مدیریت اقتصادی متناسب با این شرایط دست یافته‌اند (Maziar, 2015: 33).

در بررسی حاشیه رودخانه خاوه - فردو، در فاصله حدود ۲۰۰ متری شمال گورستان و در دامنه ارتفاعات مشرف به حاشیه شرقی روستای خاوه، شواهدی از یک استقرار دوره فلات قدیم B (سیلک II)، آغاز عیلامی و عصر مفرغ (خاوه ۲) شناسایی شد. چشم‌انداز کوهستانی و ارتفاع بالغ بر ۲۰۰۰ متری این منطقه، وجود استقرار دائم در دوره‌های موردنظر را تقریباً منتفی می‌کند. با این وصف می‌توان احتمال داد که در منطقه خاوه استقرارهای موقت و فصلی (مربوط به دوره مس‌وسنگ تا عصر مفرغ) در ارتباط پیوسته با مراکز اصلی واقع در دشت شکل گرفته که نقش و عملکرد آنان احتمالاً تأمین برخی نیازهای مراکز دشت (مثل تولیدات دامی و سنگ فلزات) بوده است. خاوه ۲ در

ساختارهای اجتماعی و اقتصادی کمابیش یکسان اشاره دارد. کاربرد دسته‌های موسوم به نخجوانی، نقش‌کننده و برجسته، فرم‌های شاخص کاسه‌های دهانه باز (قدح) و لیوان‌های استوانه‌ای با دو سوراخ زیر لبه در مجموعه سفال‌های گورستان خاوه، با نمونه‌های حوزه دریاچه ارومیه (هفتون VII) و دوره K گوی‌تپه (کورا - ارس II)، فاز II یانیق (Burney, 1958: 167)، زاگرس مرکزی (گودین IV) و دوره V کول‌تپه (Abedi *et al.*, 197: 2014) و اکثر محوطه‌های جنوب قفقاز قابل مقایسه و مشابه هستند (Palumbi, 2004; Batiuk and Rothman, 2007: 10; Maziar, 2010: 170; Sagona, 1984: 99; Iserlis, 2010: 258-259).

سنت‌های سفالی ETC مثل سایر عناصر هویتی آن در عین تنوع منطقه‌ای، نوعی همگنی و تشابه را در یک گستره وسیع و متنوع جغرافیایی نشان می‌دهد (Rothman, 2015: 1991; Iserlis, 2010: 252) و بر همین اساس جامعه ETC خاوه نیز نشانگر همان الگوی سنتی جوامع این دوره در مناطق قفقاز، شمال غربی ایران، شرق آناتولی، شمال سوریه و میان‌رودان است که به‌خصوص در مرحله توسعه فرهنگی خود، به‌شکل دامداران نیمه‌کوچرو (یا کوچرو) و جمعیت‌های کوچک کشاورز شناخته می‌شوند (Burney and Lang, 1971: 52-55; Burney, 1994: 48; Greenberg, 2007: 258; Batiuk and Rothman, 2007: 15; Kelly-Buccellati, 1978: 73-75; Rothman, 2003: 35; Frangipane and Siracusano, 1998: 241).

از منظر اقلیمی جنوب و جنوب غربی دشت قم از پتانسیل اکولوژیکی لازم برای چرای دام‌ها برخوردار است (Alizadeh *et al.*, 2013: 152). موقعیت و مکان‌گزینی جامعه خاوه در چشم‌انداز طبیعی جنوب دشت قم و در یک منطقه کوهستانی، با مراتع نسبتاً غنی (و متقابلاً کمبود زمین‌های زراعی) و در ارتفاع ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۰ متری از سطح دریا مستعد شکل‌گیری جوامعی است که با شیوه تولید اقتصادی مبتنی بر گله‌داری و اسکان فصلی شناخته می‌شوند. الگویی که نشانگر تطابق جوامع گله‌دار و کوچرو ETC با زیست‌محیط‌های گوناگون و چشم‌اندازهای طبیعی متنوع از دشت‌های پست و دره‌های میانکوهی و کوهپایه‌ها تا نواحی مرتفع کوهستانی در مناطق قفقاز، شرق آناتولی و شمال میان‌رودان است (Rothman, 2015: 9193; Isikli, 2015: 55; Kohl and Trifonov, 2017: 1582; Palumbi, 2008: 3; Rothman and Maziar, 2015: 28; Kozbe, 1997: 110; Maziar, 2015: 29).

نفوذ آنان است. مجموعه مدارک نشانگر توالی و تداوم بدون وقفه بین دوره II، IIIA، III B-1 و متعاقب آن تداوم فرهنگی و گاه‌شناختی در طول دوره‌های IV تا VI یعنی از حدود ۳۳۰۰-۳۲۰۰ تا ۱۴۰۰-۱۳۰۰ پ.م است و این وضعیت نشانگر نقش و جایگاه جوامع و عناصر بومی در تداوم حیات اجتماعی و اقتصادی دشت قم از نیمه دوم هزاره چهارم پ.م تا آغاز عصر آهن است. این به مفهوم آن است که توسعه پدیده آغازعیلامی و کورا - ارس (ETC) در برخی مناطق، به‌ویژه ناحیه پست و بیابانی دشت قم، الزاماً به مفهوم حضور مستقیم جوامع دشت خوزستان و شمال غربی ایران در این مناطق نیست. اگرچه متقابلاً، شواهد و مدارک موجود از حضور مستقیم گروه‌های ETC / کورا - ارس در ناحیه مرتفع و کوهستانی جنوب دشت قم، حمایت می‌کند.

کتاب‌نامه

- الذن، جان، ر.، ۱۳۸۱. «دوره شوش III»، در *باستان‌شناسی غرب ایران*، ویراسته فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)، صص. ۳۱۶-۳۰۰.
- استاین، گیل، ۱۳۸۷. «شناخت حکومت‌های باستانی در ارض قدیم»، ترجمه کامیار عبدی، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۲۲، شماره ۲، شماره پیاپی ۴۴: ۲۹-۷.
- پرو، ژان و ژنویو دلفوس، ۱۳۷۶. *شوش و جنوب غرب ایران: تاریخ و باستان‌شناسی (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم قبل از میلاد تا یورش مغول)*، ترجمه هایدی اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
- حصاری، مرتضی، ۱۳۹۲. *شکل‌گیری و توسعه آغازنگارش در ایران (از پیش نگارش تا آغاز ایلامی)*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).
- خاکسار، علی، هم‌تألیف‌زندیانی، اسماعیل و آصف نوروزی، ۱۳۹۳. «بررسی فرهنگ یانیق در زاگرس مرکزی بر اساس کاوش لایه‌نگاری در تپه گوراب ملایر»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، دوره چهارم، شماره ۷: ۴۷-۶۶.
- خطیب‌شهیدی، حمید و بهروز عمرانی، ۱۳۸۵. «سرآغاز شهرنشینی در شمال غرب ایران در عصر مفرغ قدیم»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، شماره ۴۴ و ۴۵: ۱۱۲-۸۹.
- رایت، هنری و گرگوری جانسون، ۱۳۷۶. «دورنماهای منطقه‌ای توسعه ایالتی در جنوب غرب ایران»، در *شوش و جنوب غرب ایران: تاریخ و باستان‌شناسی (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم قبل از میلاد تا یورش مغول)*، ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمه هایدی اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، صص. ۱۶۵-۱۵۶.

وضعیت فعلی مرتفع‌ترین محوطه شناخته‌شده دوره فلات قدیم (سیلک II) و آغازعیلامی، با الگوی استقرار فصلی، در منطقه قم است. سایر محوطه‌های ETC دشت قم در هر دو چشم‌انداز طبیعی این منطقه (ناحیه پست و مرتفع) در امتداد رودخانه‌ها و در حاشیه مسیرهای ارتباطی شناسایی شدند.

نتیجه‌گیری

- محوطه قلی درویش از معدود محوطه‌های فلات ایران است که در عصر مفرغ قدیم، دو پدیده فرهنگی آغازعیلامی (دوره II-1) و ماوراء قفقاز قدیم (دوره IIIA) را در یک توالی بدون گسست گاه‌شناختی و لایه‌نگاری نشان می‌دهد. الگوی توالی مشابه با قلی درویش، در برخی دیگر از محوطه‌های دشت قم، مثل شلموت B و گردالی نیز دیده می‌شود. با این وصف، دشت قم، در عصر مفرغ قدیم I و II هم در توالی منطقه‌ای و هم موضعی، الگوی یکسانی را ارائه می‌کند.
- محوطه قلی درویش، از معدود محوطه‌های فلات ایران در عصر مفرغ قدیم است که در پایان عصر مفرغ قدیم II (دوره IIIA / ETC) و آغاز عصر مفرغ میانی (دوره III B-1) توالی بدون گسست گاه‌شناختی و لایه‌نگاری را نشان می‌دهد. الگوی مشابه با قلی درویش در برخی دیگر از محوطه‌های دشت قم مثل شلموت B، گردالی، شمشیرگاه، زینب خاتون، گورستان یوسف‌خان خاوه، گورستان گوئل، گورستان کفترخور، تپه گیو، اشتریه، کاج ۲ و البرز ۱ نیز دیده می‌شود. بنابراین دشت قم، در عصر مفرغ قدیم II و مفرغ میانی هم در توالی منطقه‌ای و هم موضعی، الگوی یکسانی را ارائه می‌کند.
- دشت قم، از معدود مناطقی در فلات ایران است که هر دو بستر باستان‌شناختی، یعنی محوطه‌های گورستانی (خاوه و گوئل) و استقرار (قلی درویش) را در زمینه مطالعات عصر مفرغ قدیم II و به‌ویژه پدیده ETC / کورا - ارس ارائه می‌کند.
- دشت قم از معدود مناطقی در فلات ایران است که سنت‌های تدفینی پدیده ماوراء قفقاز قدیم را نشان می‌دهد.
- شواهد ارائه‌شده نشان داد در وهله نخست، مسأله فروپاشی، متروک شدن محوطه‌ها و مناطق و بروز گسست‌های فراگیر در طول عصر مفرغ قدیم، آغاز یا پایان آن را با چالش مواجه می‌کند و این به‌خصوص برخلاف الگوی توالی فرهنگی آغازعیلامی و کورا - ارس در خاستگاه یا در مناطق تحت

سرلک، سیامک، ۱۳۹۰. *باستان‌شناسی و تاریخ قم*، تهران: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان قم.

سیدسجادی، سید منصور، ۱۳۸۴، نخستین شهرهای فلات ایران، ج ۲، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).

طلایی، حسن، ۱۳۷۴. *باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).

طلایی، حسن، ۱۳۸۷. *عصر آهن ایران*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).

طلایی، حسن، ۱۳۹۰. *عصر مفرغ ایران*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).

عبدی، کامیار، ۱۳۷۸. «بررسی در خراسان (معرفی کتاب)»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۲، شماره ۱ و ۲.

عرب، حسینی، علیرضا هژبری نوبری و ستار خالدیان، ۱۳۹۶. «نفوذ فرهنگ کورا - ارس به لبه جنوب غربی فلات ایران»، *جستارهای باستان‌شناسی ایران پیش از اسلام*، جلد ۲، شماره ۱، پیاپی ۳: ۳۷-۲۵.

علیزاده، عباس، ۱۳۸۲. *الگوی استقرار و فرهنگ‌های پیش از تاریخ دشت شوشان: بر اساس تحلیل مجموعه حاصل از بررسی ف.ج.ل. گرملیزا*، ترجمه لیلا پاپلی یزدی و عمران گاراژیان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

علیزاده، عباس، ۱۳۸۳. *منشاء نهادهای حکومتی در پیش از تاریخ فارس: تل باکون، کوچ‌نشینان باستان و تشکیل حکومت‌های اولیه*، ترجمه کورش روستایی، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور، بنیاد پژوهشی پارسه - پاسارگاد.

علیزاده، عباس، ۱۳۸۷. *شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان*، شهرکرد: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری.

علیزاده، کریم و مسعود آذرنوش، ۱۳۸۲. «بررسی روشمند تپه باروج: روابط فرهنگی دوسوی رود ارس»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۷، شماره ۲، پیاپی ۳۴: ۲۲-۳.

عمرانی، بهروز، ۱۳۸۴. «تغییر مسیر مبادلات فرهنگی تجاری در عصر مفرغ قدیم»، *چکیده مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال و شمال شرقی*، به کوشش دکتر مسعود آذرنوش، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی و اداره کل امور فرهنگی، صص. ۲۱۱-۲۱۲.

فاضلی‌نشی، حسن و بهرام آجورلو، ۱۳۸۳. «درآمدی بر بسط فرهنگ کورا - ارس در اواخر هزاره چهارم ق.م در دشت قزوین»، در *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران، حوزه شمال غرب*، به کوشش مسعود آذرنوش، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، صص. ۱۹۳-۱۸۱.

گیرشمن، رومن، ۱۳۷۱. *هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی*. مترجم عیسی بهنام، تهران: علمی و فرهنگی.

گیرشمن، رومن، ۱۳۷۹. *سیلک کاشان*، جلد اول، ترجمه اصغر کریمی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

گیرشمن، رومن، ۱۳۸۹. *سیلک کاشان*، جلد دوم، ترجمه اصغر کریمی و آریتا همپارتیان، کاشان: پایگاه میراث فرهنگی محور فین - سیلک.

مترجم، عباس و کمال‌الدین نیکنامی، ۱۳۹۰. «عصر مفرغ قدیم در شرق زاگرس مرکزی، ایران»، *مجله مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۳، شماره ۲، شماره پیاپی ۴: ۵۴-۳۵.

متیوز، راجر، ۱۴۰۰. *باستان‌شناسی بین‌النهرین، نظرات و رهیافت‌ها*، ترجمه بهرام آجورلو، تبریز: دانشگاه هنر اسلامی تبریز.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۶۷. *آغاز شهرنشینی در ایران*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۹. *کاوش‌های محوطه باستانی ازبکی*، جلد اول: هنر و معماری، تهران: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران.

محمدی، میرواحه، ۱۳۹۱. «مطالعه فرهنگ کورا - ارس در دشت مغان: بر اساس سفال‌های به‌دست‌آمده از بررسی باستان‌شناختی نادر تپه‌سی اصلاندوز، آذربایجان شرقی»، در *پژوهش‌هایی درباره تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران*، به کوشش شهرام زارع، تهران: حکمت سینا، صص. ۹۷-۸۱.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۹۰. *سفال دوره نوسنگی در فلات مرکزی ایران*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).

نیکنامی، کمال‌الدین و عباس مترجم، ۱۳۸۹. «معرفی معماری دوره مفرغ در غرب ایران (زاگرس مرکزی)» براساس کاوش‌های باستان‌شناسی در تپه پیسا، همدان»، *مزدک نامه*، ۴: ۸۳-۶۴.

ولی‌پور، حمیدرضا، ۱۳۸۱. «پایگاه‌های تجاری آغاز عیلامی»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۶، شماره ۱، پیاپی ۳۱: ۳۶-۲۶.

Adams, R.M. 1966. *The Evolution of Urban Society: Early Mesopotamia and Prehispanic Mexico*. Chicago: Aldin.

Algaze, G., 1993. *The Uruk World System: The Dynamics of Expansion of Early Mesopotamian Civilization*, Chicago: University of Chicago Press.

Algaze, G. 2001. "The Prehistory of Imperialism: The Case of Uruk Period Mesopotamian", In: Rothman, M.S. (ed.), *Uruk Mesopotamia & Its Neighbors: Cross-Cultural Interactions in the Era of State Formation*, School of American Research Press and James Currey Ltd, Santa Fe and Oxford, pp. 27-83.

Alizadeh, A., Aghili, S. and S. Sarlak, 2013. "Highland-Lowland Interaction in The Late 4th and Early 3rd Millennium: The Evidence from Qolidarvish Iranian Central Plateau", *Archaologische Mitteilungen aus Iran und Turan*, 45: 149-168.

Alizadeh, A. 2014. *Ancient Settlement Systems and Excavations at Tall-e Geser and Regional Cultures in the Ram Hormuz Plain, Southwestern Iran: Survey in the Ram Hormuz Area*, Oriental Institute Publications 140, Chicago: The Oriental Institute of the University of Chicago.

Alizadeh, K., Eghbal, H. and S. Samei, 2015. "Approches to Social Complexity in Kura-Araxes Culture: A view From Kohne Shahar (Ravaz) in Chaldran, Iranian Azerbaijan", *Paleorient*, 41-1: 37-45.

- Amiet, P., 1992. "An introduction to the history of art in Iran", in P. O. Harper, J. Aruz and F. Tallon (eds.), *The Royal City of Susa: Ancient Near Eastern Treasures in the Louvre*, New York: Metropolitan Museum of Art, pp. 2–15.
- Amiet, P., 1993. "The period of Irano-Mesopotamian contacts 3500 B.C.–1600 B.C.", in J. Curtis (ed.), *Early Mesopotamia and Iran: Contact and Conflict 3500–1600 BC. Proceedings of a Seminar in Memory of Vladimir G. Lukonin*, London: British Museum Press, pp. 23–30.
- Batiuk, S. D., 2005. *Migration Theory and the Distribution of the Early Transcaucasian Culture*, Ph.D. Dissertation, Toronto: University of Toronto.
- Batiuk, S. D. and M. S. Rothman, 2007, "Early Transcaucasian Cultures and their Neighbors, Unraveling Migration, Trade, and Assimilation", *Expedition* 49 (1): 7-17.
- Burney, C. A., 1958. "Eastern Anatolia in the Chalcolithic and Early Bronze Age", *Anatolian Studies*, 8: 157-209.
- Burney, C. A. and D. M. Lang, 1971. *The Peoples of the Hills: Ancient Ararat and Caucasus*, London: Weidenfeld & Nicolson.
- Burney, C. A., 1972. "Excavations at Haftavan Tepe, 1969: Second Preliminary Report", *Iran*, 10: 127-142.
- Burney, C. A., 1994. "Contact and Conflict in Northwestern Iran", *Iranica Antiqua*, 24: 47-62.
- Dahl, J. L., 2013. "Early Writing in Iran", in D. T. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford: Oxford University Press, pp. 233–262.
- Dahl, J. L., C. A. Petrie, and D. T. Potts, 2013. "Chronological Patterns of the Earliest Writing System in Iran", in C. A. Petrie (ed.) *Ancient Iran and its Neighbors: Local Developments and Long-Range Interactions in the Fourth Millennium BC*, Oxford: Oxbow books, pp. 353–378.
- Dittmann, R., 1986. "Seals, Sealings and Tablets: Remarks on the Changing Pattern of Administrative Control from the Late Uruk to the Proto-Elamite Period in Susa", in U. Finkbeiner and W. Röellig (eds.), *Ĝamdat Našr: Period or Regional style? Papers Given at a Symposium Held in Tübingen, November 1983*, Wiesbaden: Reichert, pp. 332–366.
- de Miroschedji, P., 2003. "Susa and the Highlands: Major Trends in the History of Elamite Civilization", in N. F. Miller and K. Abdi (eds.), *Yeki Bud, Yeki Nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*, Cotsen Institute of Archaeology Monograph 48, Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology, University of California, pp. 17–38.
- Danti, M. D., Voigt, M. and R. H. Dyson, 2004. "The Search for the Late Chalcolithic/Early Bronze Age Transition in the Ushnu – Solduz Valley, Iran", in A. Sagona (ed.), *A View from the Highlands: Archaeological Studies in Honour of Charles Burney*, Ancient Near Eastern Studies Supplement Series 12, Leuven: Peeters, pp. 583-616.
- Dyson, R. H., 1969. "Preliminary Report on Work Carried Out During 1968, by the Hasanlu Project in Azarbaijan", *Bastan Chenassi va Honar-e Iran*, 2: 15-19.
- Edens, C., 1995. "Transcaucasia at the End of the Early Bronze Age", *Bulletin of the American School of Oriental Research*, 299–300: 53–64.
- Englund, R., 2006. "An Examination of the Textual Witnesses to Late Uruk World Systems", in Y. Gong, and Y. Chen (eds.), *A Collection of Papers on ancient civilization of Western Asia, Asia Minor and North Africa*, Beijing: Oriental Studies, pp. 1-38.
- Fazeli Nashli, H., Coningham, R., Marghussian, A., Manuel, M., Azizi Kharanagi, H. and M. Pollard, 2013. "Mapping the Neolithic Occupation of the Kashan, Tehran and Qazvin Plains", in R. Matthews and H. Fazeli Nashli (eds.), *The Neolithisation of Iran: The Formation of New Societies*, Oxford: Oxbow Books, pp. 124–146.
- Fazeli Nashli, H., Sarlak, S., Hoseinzadeh, J., Yazdani, S., Rafiei, B. and S. A. Carolin, 2022. "The North and South-Central Plateau of Iran During the Third and Second Millennium BCE (3200 – 1500 BCE)", *Journal of Archaeological Studies*. 14 (2): 153-180.
- Frangipane, M., 2010. *Economic Centralisation in Formative States: The Archaeological Reconstruction of the Economic System in 4th Millennium Arslan Tepe*. Rome: Sapienza Università di Roma, Dipartimento di Scienze Storiche, Archeologiche e Antropologiche Dell'antichità.
- Frangipane, M. and G. Siracusano, 1998. "Changes in Subsistence Strategies in East Anatolia During the 4th and 3rd Millennium B.C.", in P. Anreiter, L. Bartosiewicz, E. Jerem and W. Meid (eds.), *Man and the Animal World: Studies in Archaeozoology, Archaeology, Anthropology and Palaeolinguistics in Memoriam Sandor Bokonyi*, Budapest: Archaeolingua, pp. 237-246
- Greenberg, R., 2007, "Transcaucasian Colors: Khirbet Kerak Ware at Khirbet Kerak (tel Bet Yerah)", in B. Lyonnet (ed.), *Les Cultures des Caucase (VIe–IIIe Millénaires Avant Notre Ère)*, Paris: Centre National de la Recherche Scientifique (CNRS) Editions, pp. 257–268.
- Helwing, B., 2000. "Regional Variation in the Composition of Late Chalcolithic Pottery Assemblages", in C. Marro and H. Hauptmann (eds.), *Chronologie des Pays du Caucase et de l'Euphrate Aux IV Eme Millénaires*, Paris: Varia Anatolica XI, pp. 473-494.
- Helwing, B., 2011. "Conclusions: The Arisman Copper Production in a Wider Context", in A. Vatandoust, H. Parzinger and B. Helwing (eds.), *Early Mining and Metallurgy on the Western Central Iranian Plateau*. Archäologie in Iran und Turan 9. Mainz: Verlag Philipp Von Zabern, pp. 523–531.
- Helwing, B., 2013. "Some Thoughts on the Mode of Culture Change in the Fourth Millennium BC. Iranian Highlands", in C. A. Petrie (ed.), *Ancient Iran and its Neighbors: Local Developments and Long-*

- Range Interactions in the Fourth Millennium BC*. Oxford: Oxbow Books, pp. 94–105.
- Helwing, B., 2018. “Metals and mining”, in J. Álvarez-Mon, G. P. Basello and Y. Wicks (eds.), *The Elamite World*, Abingdon: Routledge, pp. 118–145.
- Helwing, B., 2019. “Proto-Elamite Sites in Highland Iran: The State of Research in Tappeh Sialk and Arisman”, in J. Nokandeh, J. Curtise and M. Pic (eds.), *Tappeh Sialk the Glory of Ancient Kashan, Iran* London: Heritage Foundation, pp. 21-26.
- Iserlis, M. Greenberg, R. Badalyan, R. and Y. Goren, 2010. “Bet Yerah, Aparan III and Karnut I: Preliminary Observations on Kura- Araxes Homeland and Diaspora Ceramic Technologies”, *Turkish Academy of Sciences Journal of Archaeology (Tuba-AR)*, 13: 245-262.
- Isikli, M., 2015. “The Kura-Araxes Culture in the Erzurum Region: The Process of Its Development” *Turkish Academy of Sciences Journal of Archaeology (Tuba-AR)*, 18: 51-69.
- Jennings, J., 2011. *Globalizations and the Ancient World*. New York: Cambridge University Press.
- Kavtaradze, G. L., 2004. “The Chronology of the Caucasus During the Early Metal Age: Observations from Central Trans- Caucasus”, in A. Sagona (ed.), *A View from the Highlands: Archaeological Studies in Honour of Charles Burney*, Ancient Near Eastern Studies Supplement Series 12, Leuven: Peeters, pp. 1-19.
- Kavtaradze, G. L., 2014. “Transcaucasia and the Problem of the Uruk Cultural Phenomenon”, in A. Ozfirate (ed.) *SCRIPITA: Essay in Honour of Veli Sevin a Life Immersed in Archaeology*, Istanbul: Ege Yayınları, pp. 13-20.
- Kelly-Bucellat, M., 1978. “The Early Bronze Age Pottery, Descriptive and Comparative Analysis”, in M. Van Loon (ed.), *KorucuTepe, Final Report on the Excavations of the Universities of Chicago, California (Los Angeles) and Amsterdam in the Keban Reservoir, Eastern Anatolia 1968-1970*, vol. 2, Amsterdam: North Holland, pp. 67-88.
- Kiguradze, T. B., 2000. “The Calcolithic-Early Bronze Age Transition in The Caucase”, in C. Marro and H. H. Hauptmann (eds.), *Chronologies des Pays du Caucase at de L'Euphrate aux IVE-IIIe millenairs*, Paris: Institut français d'études anatoliennes d'Istanbul, pp. 312-328.
- Kiguradze, T. B. and A. G. Sagona, 2003. “On the Origins of the Kura-Araxes Cultural Complex”, in A. T. Smith and K. Rubinson (eds.), *Archaeology in the Borderlands: Investigations in Caucasia and Beyond*, Los Angeles: University of California (UCLA), Cotsen Institute of Archaeology, pp. 38-95.
- Kohl, P. J., 2007. *The Making of Bronze Age Eurasia*, New York: Cambridge University Press.
- Kohl, P. J., 2009. “Origins, Homelands, and Migrations: Situating the Kura-Araxes Early Transcaucasian Culture within the History of Bronze Age Eurasia”, *Tel Aviv*, 36 (2): 241-265.
- Kohl, P. and V. Trifonov, 2017. “The Prehistory of the Caucasus: Internal Developments and External Interactions”, C. Renfrew and P. Bahn (eds.), *The Cambridge World Prehistory*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 1571-1595.
- Kushnareva, K. K., 1997. *The Southern Caucasus in Prehistory: Stage of Cultural and Socioeconomic Development from the Eighth to the Second Millenium B.C.*, Philadelphia: University of Pennsylvania, Museum of Archaeology and Anthropology.
- Levin, L. and T. C., Young, 1986. “A Summary of the Ceramic Assemblages of the Central Western Zagros from the Middle Neolithic to the Late Third Millennium BC.”, in J. L., Hout (ed.), *Prehistoire de la Mesopotamia*, Paris: Centre National de la Recherche Scientifique (CNRS) Editions, pp. 15-54.
- Lyonnet, B., 2010. “Late Chalcolithic Cultures in Western Azerbaijan: Recent Excavations and Surveys”, *Proceedings of the 6th International Congress of the Archaeology of the Ancient Near East*, Vol. 2: P. Matthiae, F. Pinnock, L. Nigro and N. Marchetti (eds.). Wiesbaden: Harrassowitz, pp. 357-368.
- Lyonnet, B., 2000. “La Mésopotamie et le Caucase du Nord au IVE et au début du IIIe millénaires av. n.è.: leurs rapports et les problèmes chronologiques de la culture de Majkop. État de la question et nouvelles propositions”, in C. Marro and H. H. Hauptmann (eds.), *Chronologies des Pays du Caucase at de L'Euphrate aux IVE-IIIe millenairs*, Paris: Institut français d'études anatoliennes d'Istanbul, pp. 299-320.
- Lamberg-Karlovsky, C. C., 1978, “The Proto-Elamites on the Iranian Plateau”, *Antiquity*, 52 (205): 114–120.
- Lamberg-Karlovsky, C. C., 1989. “Introduction to the Proto-Elamite Texts”, in P. Damerow and R. K. Englund (eds.), *The Proto-Elamite Texts from Tepe Yahya*. Bulletin of the American School of Prehistoric Research 39. Cambridge: Peabody Museum of Archaeology and Ethnology, Harvard University, pp. I-XIV.
- Lamberg-Karlovsky, C. C., 2002. “Archaeology and Language, the Indo-Iranians”, *Current Anthropology*, 43: 63-88.
- Lamberg-Karlovsky, C. C. and M. Tozi, 1973. “Shahr-I Sokhta and Tepe Yahya: Tracks on the Earliest History of the Iranian Plateau”, *East and West*, 23 (1-2): 21-101.
- Marro, C., 1997. *La Culture du Haut-Euphrate au Bronze Ancien: Essai d'interprétation à Partir de la Céramique Peinte de Keban (Turquie)*, Varia Anatolica VIII, Paris: De Boccard.
- Marro, C., 2018. “Eastern Anatolia in the Early Bronze Age”, in G. McMahon, and S. Steadman (eds.), *The Oxford Handbook of Ancient Anatolia: (10,000-323 BCE)*, Oxford: Oxford University Press, pp. 3-22.
- Marro, C., Bakhshaliyev, V. and S. Ashurov, 2011. “Excavations at Ovcular Tepesi (Nakhchivan, Azerbaijan). Second Preliminary Report: The 2009-2010 Seasons”, *Anatolia Antiqua*, 19: 53-100.
- Matthews, R. and H. Fazeli Nashli, 2022. *The Archaeology of Iran from the Paleolithic to the*

- Achaemenid Empire*, London and New York: Routledge.
- Maziar, S., 2010. "Excavations at Kohne Pasgah Tepesi, The Araxes Valley, Northwest Iran: First Preliminary Report", *Ancient Near Eastern Studies*, 47: 165-193.
- Maziar, S., 2015. "Settlement Dynamics of the Kura-Araxes Culture: An Overview of the Late Chalcolithic and Early Bronze Age in the Khda Afarin Plain, North-Western Iran", *Paleorient*, 41 (1): 25-36.
- Mohamadifar, Y. and A. Motarjem, 2015. "Tepe Pissa: New Investigations at a Kura-Araxes Site in Central Western Iran", *Antiquity Project Gallery*, 83:1-3.
- Mutin, B. and C. C. Lamberg-Karlovsky, 2013. *The Proto-Elamite Settlement and Its Neighbors: Tepe Yahya Period IVC*, the American School of Prehistoric Research Monograph Series. Oxford: Oxbow Books.
- Mutin, B., Lamberg-Karlovsky, C. C. and L. Minc, 2016. "Investigating Ceramic Production During the Proto-Elamite Period at Tepe Yahya, Southeastern Iran: Results of Instrumental Neutron Activation Analysis of Periods IVC and IVB Ceramics", *Journal of Archaeological Science: Reports*, 7: 849-862.
- Nissen, H. J., 2001. "Cultural and Political Networks in the Ancient Near East during the Fourth and Third millennia B.C.", in M. S. Rothman (ed.), *Uruk Mesopotamia and Its Neighbors: Cross-cultural Interactions in the Era of State Formation*. Sante Fe: School of American Research Press, pp. 149-179.
- Omrani, B., Khatib Shahidi, H. and A. Abdi., 2012. "Early Bronze Age, New Migrants and the Beginning of Township in Azerbaijan, NW Iran", *Iranica Antiqua*, 47: 1-27.
- Painter Foster, C., 2009. *Household Archaeology and the Uruk Phenomenon: A Case Study from Kenan Tepe, Turkey*. Ph.D. Dissertation, Berkely: University of California.
- Palumbi, G., 2008. "Mid-Fourth Millennium Red-Black Burnished Wares from Anatolia: A Cross-Comparison", in K. Rubinson and A. Sagona (eds.), *Ceramics in Transitions: Chalcolithic Through Iron Ages in the Highlands of the Southern Caucasus and Anatolia*, *Ancient Near Eastern Studies, Supplement Series 27*, Leuven: Peeters, pp. 39-58.
- Palumbi, G. and C. Chataigner, 2014. "The Kura-Araxes Culture from the Caucasus to Iran, Anatolia and the Levant between Unity and Diversity A Synthesis", *Paléorient*, 40: 247-260.
- Pamir, H., 2005, "The Orontes Delta Survey" in K. A. Yener (ed.), *The Amuq Valley Regional Projects, Vol. 1. Survey in the Plain of Antioch and Orontes Delta, Turkey, 1995-2002*, Oriental Institute Publications 131, Chicago: The University of Chicago, Oriental Institute, pp. 67-98.
- Potts, D. T., 1999. *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Potts, D. T., 2016. *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, 2nd Edition, Cambridge: Cambridge University Press.
- Petrie, C. A., 2013. "The Chalcolithic in Southern Iran", in D. T. Potts (ed.) *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford: Oxford University Press, pp. 120-158.
- Pollard, A. M., Fazeli Nashli, H., Davoudi, H. Sarlak, S. Helwing, B. and F. Saeedi Anaraki, 2013. "A new Radiocarbon Chronology for The North Central Plateau of Iran from Late Neolithic to the Iron Age", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 45: 27-50.
- Porter, A., 2012. *Mobile Pastoralism and the Formation of Near Eastern Civilizations*, Cambridge: Cambridge University.
- Potts, T. F., 1994. *Mesopotamia and the East: An Archaeological and Historical Study of Foreign Relations ca. 3400-2000 B.C.*, Oxford: Oxford University.
- Renette, S., 2009. "A Reassessment of the Round Buildings in the Hamrin Valley (Central Iraq) During the Early 3rd Millennium BC", *Paléorient* 35 (2): 79-98.
- Rothman, M. S., 2011. "Migration and Resettlement: Godin Period IV", in H. Gopnik and M. S. Rothman (eds.) *On the High Road: The History of Godin Tepe, Iran*, Toronto: Ontario Royal Museum, Mazda Press, pp. 139-208.
- Rothman, M. S., 2015. "Early Bronze Age Migrants and Ethnicity in the Middle Eastern Mountain Zone", *Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America (PNAS)*, 112 (30): 9190-9195.
- Rothman, M. S. and G. Kozbe, 1997. "Muş in the Early Bronze Age", *Anatolian Studies*, 47: 105-126.
- Sagona, A., 1984. *The Caucasian Region in the Early Bronze Age*. Ankara: BAR International Series, 214.
- Sagona, A., 2000. "Sos Höyük and the Erzurum Region in Late Prehistory: A Provisional Chronology for Northeast Anatolia", in C. Marro and H. Hauptmann (eds.), *Chronologies des Pays du Caucase at de L'Éphrate aux IVe-IIIe millénaires*, Paris: Institut français d'études anatoliennes d'Istanbul, pp. 329-337.
- Sagona, A. G., 2004. "Social Boundaries and Ritual Landscapes in the Late Prehistoric Trans-Caucasus and Highland Anatolia", A. Sagona (ed.), *A View from the Highlands: Archaeological Studies in Honour of Charles Burney*, *Ancient Near Eastern Studies Supplement Series 12*, Leuven: Peeters, pp. 475-538.
- Sagona, A., 2018. *The Archaeology of the Caucasus, from Earliest Settlements to the Iron Age*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sarlak, S. and M. Hessari, 2018. "The Qom Plain at End of Bronze and the Beginning of Iron Age", *Iranian Journal of Archaeological Studies*, 8: 1-16.
- Shaikh Baikloo Islam, B., Chaychi Amirkhiz, A. and H. Valipour, 2016. "On the Possible Correlation between the Collapse of Sialk IV and Climatological Events during the Middle-Late Holocene", *Iranian Journal of Archaeological Studies*, 6 (1): 45-57.

- Smith, A. T., 2005. "Prometheus unbound: Southern Caucasasia in Prehistory", *World Prehistory*, 19: 229-278.
- Smith, A. T., 2012. "The Caucasus and the Near East", in D. T. Potts (ed.) *A Companion to the Archaeology of the Ancient Near East*, Chichester: Blackwell, pp. 668-686.
- Smith, A. T., Badalian, R. Avetisyan, P. Zardarian, M. Hayrapetyan, A. Mic, L. and B. H. Monahan, 2004. "Early Complex Societies in Southern Caucasasia: A Preliminary Report on the 2002 Investigations by Project ARAGATS on the Tsakahovit Plain, Republic of Armenia", *American Journal of Archaeology*, 108 (1): 1-41.
- Stein, G. J., 2012. "Food Preparation, Social Context and Ethnicity a Prehistoric Mesopotamian Colony", in Graff, S. R. and E. R. Alegria (eds.), *The Mental Art of Cooking, Archaeological Studies of Cooking and Food Preparation*, Boulder: University Press of Colorado.
- Summers, G. D., 2013. "The Early Bronze Age in Northwestern Iran". D.T, Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford: Oxford University Press, pp. 163-180.
- Summers, G. D., 2014. "The Early Trans-Caucasian Culture in Iran: Perspectives and Problems", *Paléorient*, 40 (2): 155-168.
- Tosi, M., 1968. "Excavations at Shahr-i Sokhta, a Chalcolithic Settlement in the Iranian Sistan, Preliminary Report on the First Campaign October-December 1967", *East and West*, 18 (1/2): 9-66.
- Thornton, C. P., 2012. "Iran", in D. T. Potts (ed.), *A Companion to the Archaeology of the Ancient Near East*, Chichester: Blackwell, pp. 596-606.
- Voigt, M. M. and R. H. Dyson, 1992. "The chronology of Iran, ca. 8000-2000 B.C.", in R. W. Ehrich (ed.), *Chronologies in Old World archaeology*, Chicago: University of Chicago Press, pp. 122-178.
- Wilkinson, K. N., and B. Gasparia, 2012. "Areni-1 Cave, Armenia: A Chalcolithic-Early Bronze Age Settlement and Ritual Site in the Southern Caucasus", *Field Archaeology*, 37 (1): 20-33.
- Wilkinson, T. C., 2014. "The Early Transcaucasian Phenomenon in Structural-Systemic Perspective: Cuisine, Craft and Economy", *Paléorient*, 40 (2): 203-229.
- Young, T. C., 1969. *Excavation of Godin Tepe: First Progress Report*, Art and Archaeology Occasional Paper 17, Toronto: Royal Ontario Museum.
- Young, T. C., 2004. "The Kangavar Survey, Periods VI to IV", in A. Sagona (ed.), *A View from the Highlands: Archaeological Studies in Honour of Charles Burney*, Ancient Near Eastern Studies Supplement Series 12, Leuven: Peeters, pp. 645-660.
- Young, T. C. and L. D. Levin, 1974. *Excavations at the Godin Project: Second Progress Report*, Art and Archaeology Occasional Paper 26, Toronto: The Royal Ontario Museum.
- Yoffee, N., 2005. *Myths of the Archaic State: Evolution of the Earliest Cities, States, and Civilizations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Zeder, M., 1988. "Understanding Urban Process through the Study of Specialized Subsistence Economy in the Near East", *Journal of Anthropological Archaeology*, 7: 1-55.
- Zeder, M. A. and M. J., Blackman, 2003. "Economy and Administration at Banesh Malyan: Exploring the Potential of Faunal and Chemical Data for Understanding State Process", N. F. Miller and K. Abdi (eds.), *Yeki Bud, Yeki Nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*, Cotsen Institute of Archaeology Monograph 48, Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology, University of California, pp. 121-139.